بازدید شد
۱۳۸۲

بازدید شد
۹۶ - ۹۷

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۶۱۲۲
بخش تاسیس ۲

ملی
۳۲۸۲

کتابخانه
کتاب ... در علم ...
مؤلف ...
موضوع ...
۳۵۵
شماره ثبت کتاب
۴۹۲۵۸
۸۷۹

خطی - فهرست شده
۶۰۲۵

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۶۱۲۲
اهدایی تاسیس ۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ... در علم سیمیا

مؤلف ...

موضوع ...

شماره ثبت کتاب ۴۹۲۵۸/۸۷۹

شمارهٔ قفسه ۳۲۸۲

۶۰۲۵

بازدید شد
۱۳۸۲

بازدید شد
۷۶-۷۲

فعلی - فهرست شده -
۶۰۲۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

۳۲۸۲
گ

ساق برانه ساق الماء الی الکرم آب بوستان بده

دستور اللغة العربیه

در طریقه ارقام کنز نقدی سحاب سیم در طریقه ارقام گنج حسن جوهر در معرفت رفع و تحسس
جلد اول در اصح و تضعف جلد دوم در تفرق جلد سوم در ضرب و دران تبیان تنبیه و برادرده اصل نظیران
جلد چهارم در قسمت و دران تبیان خواهر شش قسم و انواع قسمت از کور تسعه قسمت میراث و قسمت خالصه
دارباب برادر و ردیچه بنهری و سایر اقسام ان نهر سیم در تبدیل و دران تنبیه تنبیه طریقه تبتاع و تسعر و ضرب و مساله
و نظیران نهر چهارم در استخراج مجهولات شط اول در جمله ان تنبیه تنبیه و یکقطره در ذکر قطار
در تعریف و موضوع مساحت و مبادی ان نهر اول در مساحت سطوح و ان تنبیه تنبیه در وصف رسوم جلد اول
در مساحت سطوح مستقیم الاضلاع جلد دوم در مساحت بقیه سطوح نهر چهارم در مساحت اجسام شط سیم
در جمله و متفرقات نهر پنجم در قواعد ان دفتر ان تنبیه تنبیه در مساحت شط اول در کلمات معروفه دران
تشریح بر دو نهرات نهر اول در معرفت الفاظ و مصطلحات صفحهای مشهوره نزد اهل تحریر به ترتیب حروف تهجی
نهر دوم در اسامی ارباب صناعات و مکاسب و مشاغل شط دوم در قواعد و ادابی مصطلحه مشهوره دران شش
برچهار رتبه است در قرینه و اسامی مشعبدان دران تشریح برچهار قطره است قطره اول در قرینه و ادابی ان
قطره دوم در کیفیت تصالات قطره سیم در معرفت بدن و گوش و چشم و منخر و غیرها قطره چهارم در بعضی فروعیه
متفرقه از قبیل حاجه و تعاویذ و راده علی لحنون و نظیران شط سوم در اداب و اقرار و دران تشریح بحثهای قطره
قطره اول در اسامی اربعه و فهرست و اداب ان قطره دوم در معرفت و اداب ان قطره سیم در مسائل و اداب ان

علمی - فهرست
۲۵

٦٨٧٦

فصل چهارم در اعمال بعد از مسائل که ان مبتنی بر جبب دیگر قاعده است حساب اول در اعمال بحت اسما و
حساب دوم در اعمال بحت الفاظ حساب سیم در اعمال بحت ابواب با بقیه الزیاده قاعده در جزو دادن [illegible]
مقاله سیم در دفتر و حساب است و ان منشعب به دو فصل است فصل اول در فهرست این دفتر و شعب و حساب فصل دوم
در کوشش و ادات مقاله چهارم در طرح محاسبات و معرفت و کشش حساب سیاق و ان منشعب بر دو فصل است فصل اول
در طرح محاسبات فصل دوم در کیفیت و کشش حساب سیاق خاتمه در [illegible] الحساب این است فهرست [illegible]
شروع میشود در بیان هر یک از انچه ذکر شد بتفصیل [illegible] مقاله اول در علم حساب و توابع ان و ان منشعب بر سه شعبات
شعبه اول در علم حساب بدانکه حساب علمی است که از ان استخراج مجهولات عددیه از معلومات عددیه و موضوع ان عدد است
از ان حیثیت [illegible] است و ان [illegible] صحیح گویند اگر [illegible] کسر گویند اگر مضاف [illegible]
[illegible]
[illegible] عدد [illegible] دیگر ضرب [illegible]
[illegible] ضرب است [illegible]
[illegible] نوع اول در حساب صحیح بدانکه عدد
مطلق [illegible] صحیح [illegible]
اجزاء ان [illegible]
و این [illegible] چهار جدول است شعبه دوم در الارقام بدانکه عدد [illegible]
فروع و اصول [illegible] مرتبه احاد و عشرات و مات و الوف [illegible] و عشرات از ده تا نود
[illegible] از صد تا نهصد [illegible]
دوره اصول [illegible] احاد الوف و عشرات الوف و مات الوف [illegible]
[illegible] ارقام [illegible]

٩٨ ٧٠٦ ٥٤٣٠٢ ١٠٧ ٥٠٦ ٥٤ ٣ ٢١

سطر اول در ارقام هندسه بدانکه هر مراتب ان بصورت احاد است [illegible] بیچ
و صورت احاد این است ٩٨٧٦٥٤٣٢١ و اعداد احاد از مرکب و مفرد باهمین صورت می نویسند
و احاد را از جانب یمین و عشرات را از جانب یسار ان و مات را از جانب یسار ان [illegible] هر جا [illegible] خواهند
یسار ان مرقوم دارند و هر مرتبه که خالی است صفر [illegible] بصورت ٠ و دوازده را بصورت ١٢ و ده را
بصورت ١٠ و ده هزار و چهارصد و پنج را بصورت ٢٤٠٥ [illegible]
فوق ان [illegible] معلوم شود [illegible]
هفتصد و پنجاه و هفت هزار و سیصد و چهار [illegible] ٩٧٥٧٣٠٤ [illegible]
[illegible] ارقام سطر دوم در ارقام نقد بدانکه ارقام ان را اصول مختلف است و اصول صور ان پنج مرتبه است
اول از یک دینار تا نه دینار بصورت [illegible]
دوم از ده دینار تا نود دینار بصورت [illegible] سیم از یکصد دینار
تا نهصد دینار بصورت [illegible] چهارم از یکهزار دینار تا نه هزار دینار بصورت
[illegible] پنجم از یک تومان تا نه تومان بصورت [illegible]
[illegible] و اعداد اینها مفرد است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بصورت [illegible] و هکذا از ده هزار تومان

قاعده اینست که مرقوم اول را بر مرقوم بر قلم اخر افزایند و حاصلش را از نصف عده اقلام و دفعات مطلوبه ضرب کنند تا آنکه عده ثانی اقلام و دفعات را از نصف حاصلش ضرب کنند و همچنین جمع کل ارقام مطلوبه است و این قاعده مانند سه تجمع اضافی و صورت عمل آن این است

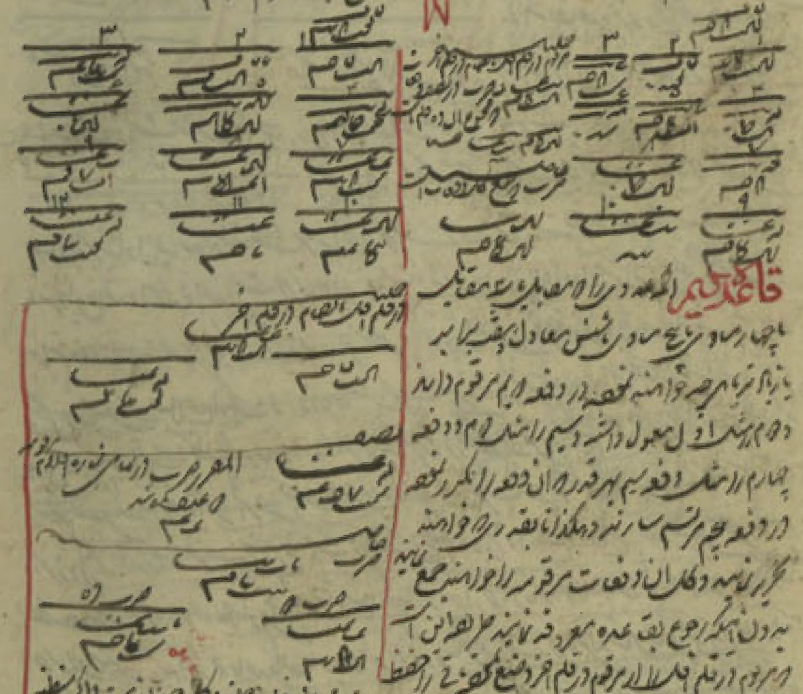

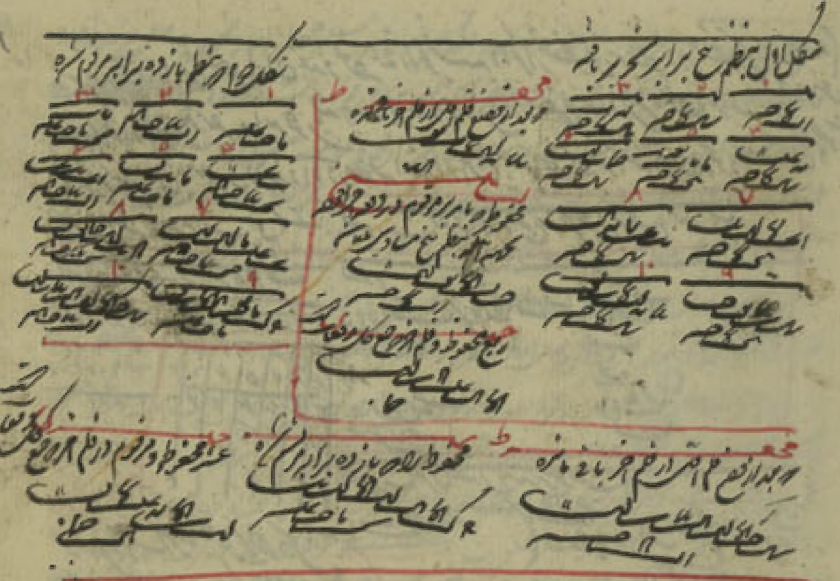

جدول دیگر بر تفریق اعداد مجرد از اخر بر اخر نهاده و موضع مبتدا نموده و سپس بیشتر را منقوص منه و کمتر را منقوص (کذا) تفریق را تا آخر و بسا قبض موضع و موضع منه و خارج را بیاد گوینده از آنکه موضع کمتر از موضع منه باشد و زیاد آن اصل گوینده اگر بیشتر باشد طریقه عمل آنکه ابتدا از اخر مرتبه منقوص از طرف احاد نقصه می ذیل مرتبه از منقوص منه را ملاحظه نماید اگر عدد ذیل منه موجود است فاضل از تفریق بحال خود باقی گذارد و در صورت منقوص ساقط باکمتر باشد از صورت اصل آخر باقی نماند باید در مرتبه مقرره در منه سه صفر و در عبارات مرتبه را اضافه گذارند و در صورت باقی مده و از خارج در مرتبه مقرره مرقوم دارند و اگر اضافه مرتبه از منقوص منه گذارند مرتبه منظوره از منقوص منه باشد و در صورت ثالث مده و در مرتبه مقرره مرقوم دارند و بانضمام منقوص را از عشره نقصان احاد را از عشر و باقی را بر مرتبه منظوره از منقوص منه شصت و میزان عشره و باقی را بانضمام مرتبه بعد نیز اگر باشد و بیان را با عدد از منقوص منه ملاحظه نماید بر ترتیب سابق و اگر این مرتبه منظوره از منقوص منه موجود و از منقوص معدوم است آن عدد را بعینه در مرتبه مقرره نویسند اگر از بیت میزان عشره باقیه

۱۰

وجز بیات... اثراقل از ان عدد و نمونه را نویسند و اگر از منقوص مرجع و در منقوص مر معدوم عدد و مرقوم در تحت منقوره با نمی جزو بشه با اضافه عدد ... از منقوص ... شود و برای ان یکی در ذهن نگرفته بر دستور سابق با معمول دارند و اما در ... ابتدا از ... نمونه ... جمیع مجموع است بیان صورت عمل ... ازین مراتب او است

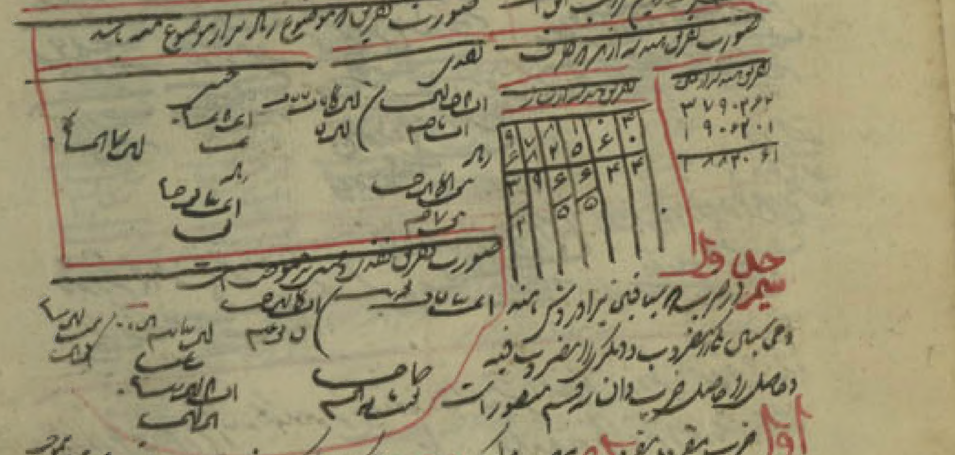

سیم در ضرب ... و ... ضرب ... حاصل را حاصل ضرب ... ان رسم ... مصورات

اول ضرب مفرد در مفرد دوم مفرد در مرکب سیم مرکب در مرکب ... مفرد در مفرد هم رسم است ...
احاد در احاد احاد در عشرات ... و عشرات در عشرات ... طریقه عمل ... اقسام مذکوره اگر ... بیان ... تحصیلات

طریقه عمل ... در احاد ... معلوم است ... نمونه ... ازین ... مفردی را جمع نموده
... عشرات ... ضرب مجموع است مثلا ضرب ... در ... احاد را ... عشرات ... نماید ...
... در ... نمونه مجموع ... حاصل ضرب ... شعر از حضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب
... العجب ... العجائب صلوات الله و سلامه علیه ... ابن عبدالمطلب
... در ... ضرب ... و ...

۳۶	۴۲	۴۸	۵۴	۴۹	۵۶	۶۳	۶۴	۷۲	۸۱

۱۱

طریقه ضرب احاد در عشرات و عشرات در عشرات و الله عشرات ... حاصل ضرب احاد در احاد ... مراتب مفردی ... مثلا ... ضرب ... حاصل ضرب ... عشرات ... مراتب مفردی است ... مثلا در ... حاصل ضرب ... طریقه ضرب مفرد در مرکب ... مفردی ... صورت مفرد را ... مراتب ... ضرب ... حاصل ... در تحت عدد مضروب ... مرقوم داشته ... عشرات ... اگر ... عشرات است ... موضع صفر ... عشرات ... حاصل ... مجموع حاصل ضرب است و اگر ... صفر ... باشد ... بر این صورت

طریقه عمل ... مضروب ... حاصل ضرب است ... طریقه شبکه ... مضروب ... حاصل ... مثلث فوقانی و تحتانی ... مراتب ... مرقوم ... مجموع ... حاصل ضرب ... بر این صورت است

و طریقه ... مفردی ... مرقوم داشته ... صفر ... ابتدای ...

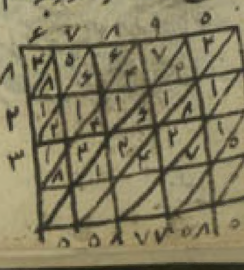

طریقه

تعدد عشر نقد و خمس و عشر ده ارب را به صورت است

نقد	خمس	عشر ده ارب را
ارب ۸	ارب ۴	۷ ۸ ۵ ۶
نصف	نصف	نصف
۴ ۸ ۶ ۴	۴ ۸ ۶ ۴	۳ ۹ ۲ ۸
نصف	نصف	نصف
۱ ۹ ۶ ۲	۱ ۹ ۶ ۲	۹ ۸ ۲
۹ ۸ ۲	۹ ۸ ۲	

طریقه تعدد عشر آنکه ابتداء از اخر نخست هر مرتبه را نزل داده صورت مرتبه بعد از مرتبه را در دهیک ان بالا مرقوم دارند و در مرتبه اخر اگر اعداد نباشد نه عشر از همان نصف ثلث مرقوم دارند و اگر عشر را مضاعف نمایند حسن مشی صورت تعدد هر یک است از دانسته شد و الله اعلم بالصواب

طریقه تعدد عشر نقد و خمس و عشر ده ارب را به صورت است

نقد	خمس	عشر ده ارب را
ارب ۸	ارب ۴	۷ ۸ ۵ ۷ ۰
نصف	نصف	نصف
۴ ۸ ۶ ۴	۴ ۸ ۶ ۴	۳ ۹ ۲ ۸ ۵
نصف	نصف	نصف
۱ ۹ ۶ ۲	۱ ۹ ۶ ۲	۹ ۸ ۲ ۵
۹ ۸ ۲	۹ ۸ ۲	

طریقه تعدد عشر نقد و خمس و عشر ده ارب را به صورت است

نقد	خمس	عشر ده ارب را
ارب ۸	ارب ۴	۷ ۸ ۵ ۷ ۰
نصف	نصف	نصف
۴ ۸ ۶ ۴	۴ ۸ ۶ ۴	۳ ۹ ۲ ۸ ۵
نصف	نصف	نصف
۱ ۹ ۶ ۲	۱ ۹ ۶ ۲	۹ ۸ ۲ ۵
۹ ۸ ۲	۹ ۸ ۲	

طریقه تعدد عشر نقد و خمس و عشر ده ارب را به صورت است

نقد	خمس	عشر ده ارب را
ارب ۸	ارب ۴	۷ ۸ ۵ ۷ ۰
نصف	نصف	نصف
۴ ۸ ۶ ۴	۴ ۸ ۶ ۴	۳ ۹ ۲ ۸ ۵
نصف	نصف	نصف
۱ ۹ ۶ ۲	۱ ۹ ۶ ۲	۹ ۸ ۲ ۵
۹ ۸ ۲	۹ ۸ ۲	

واما خمس و عشر نصف را نویسند طریقه انکه ابتداء از اول مرتبه عدد مرقوم نمایند و از انها مضاعف نمایند و عشر از همه مرقوم دارند یعنی بعد از تضعیف اول مرتبه را اخذ و باغیر اخذ بوده باشد هر چه در ان رقم موجود باشد یا مساوی ده یا کمتر باشد و اگر کسرات و عشر صحیح از دو از مرقوم دارند عشر ان هر چه باشد

طریقه

تعدد تسلیث نقد و خمس و عشر ده ارب را به صورت است

نقد	خمس	عشر ده ارب را
ارب ۸	ارب ۴	۹ ۷ ۴ ۰ ۱۵
نصف	نصف	نصف
۴ ۸ ۶ ۴	۴ ۸ ۶ ۴	۳ ۴ ۶ ۷ ۱
نصف	نصف	نصف
۱ ۹ ۶ ۲	۱ ۹ ۶ ۲	۴
۹ ۸ ۲	۹ ۸ ۲	

طریقه تعدد ترتیع نقد و خمس و عشر ده ارب را به صورت است

ترتیع نقد	ترتیع خمس	ترتیع عشر ده ارب را
ارب ۸	ارب ۴	۲ ۱ ۰ ۵ ۴ ۹
نصف	نصف	نصف
۴ ۸ ۶ ۴	۴ ۸ ۶ ۴	۱ ۰ ۵ ۲ ۷
نصف	نصف	نصف
۱ ۹ ۶ ۲	۱ ۹ ۶ ۲	۲ ۶ ۳ ۷
۹ ۸ ۲	۹ ۸ ۲	۴

طریقه تعدد تربیع نقد و خمس و عشر ده ارب را به صورت است

تربیع نقد	تربیع خمس	تربیع عشر ده ارب را
ارب ۸	ارب ۴	۲ ۱ ۹ ۵ ۱
نصف	نصف	نصف
۴ ۸ ۶ ۴	۴ ۸ ۶ ۴	۷ ۳ ۱ ۷
نصف	نصف	نصف
۱ ۹ ۶ ۲	۱ ۹ ۶ ۲	۱۳ ۵ ۸
۹ ۸ ۲	۹ ۸ ۲	۲

طریقه تعدد تسدیس نقد و خمس و عشر ده ارب را به صورت است

تسدیس نقد	تسدیس خمس	تسدیس عشر ده ارب را
ارب ۸	ارب ۴	۲ ۱ ۹ ۴
نصف	نصف	نصف
۴ ۸ ۶ ۴	۴ ۸ ۶ ۴	۷ ۳ ۲
نصف	نصف	نصف
۱ ۹ ۶ ۲	۱ ۹ ۶ ۲	۲ ۴ ۴
۹ ۸ ۲	۹ ۸ ۲	

از کسور نوشته و اگر میسر است فوق انرا الحراف و هرگ یا عشره بر مستور سابق عشران را نوشته و ارای ده یکی در ذهن گرفته چنانکه بتوانکه ساوی ده یا نزد و آنرا اضافه کرده و اگر دران مرتبه چیزی نباشد و الا عشر عدد ده را مرقوم دارند و بر مستور سابق عمل را تمام نمایند به صورت واقعه اعلم بالصواب

طریقه تحصیل نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس مراتب بر موجب است

نصف ثلث ربع خمس سدس	نصف ثلث ربع خمس سدس	نصف ثلث ربع خمس سدس
۱۲۳۴۵۶	۷۸۹۱۰	۱۱۱۲۱۳
۶۱۴۲۱۳	۳۹۴۵	۵۵۶۶

واما طریقه معروفه در استخراج و اصم هر دو عبارت است بانکه عدد را از مقوم علیه مرتبه فرب نمایند و حاصل ساوی مقوم شود و این در عدد وی مراتب تا قابل نوشته بسهولت ممکن است مثلا بیست بر چهار قسمت نمود و پنج حاصل شد و اگر چیزی باقی نماند بگیرند از مقوم علیه و باقی را البته بمقوم علیه داده و کسر منسوب را اضافه از اضلاع نمایند مثلا بیست و چهار را قسمت پنج نمایند و چهار عدد صحیح و چهار خمس خارج قسمت شد و اما اگر مراتب بسیار باشد طریقه انکه در مرتبه بعد و اشی ده مراتب مقوم بر ترتیم نمایند و خط عرض فوق جدول متصل آن برترتیم کرده ارقام را از تحت خط عرض بالای جدول مرقوم نمایند و مقوم علیه را در اخر جدول محاذی مقوم بحیثیکه اخر مقوم علیه محاذی اخر مقوم باشد اگر بحسب صورت ساوی یکدیگر باشند و الا یکمرتبه پس تر مرقوم نموده پس اگر قدری از اداه باقی نموده و ممکن باشد ضرب ان در هریک هریک مراتب مقوم علیه و فرق ان از هریک ارقام مقوم محاذی ذران عدد از مقوم علیه و اینان باشد اگر ذرب ران از حیث ضرب و چون طلب نموده فوق جدول محاذی اول مرتبه از مقوم علیه نوشته و ضرب در اخر مرتبه مقوم علیه نموده و حاصل را از تحت ارقام مقوم گذارند بحیثیکه احاد گذارد عدد مضروب از مقوم علیه مضروب بوده و عشرات را ذرب ران مرقوم نموده و از ارقام محاذی ذر خود از مقوم تفریق نموده باقی را بعد از خط عرض مرقوم دارند بعد در بعضی از حیث ان ضرب نموده بر مستور سابق و از هریک از مراتب مقوم علیه ضرب نموده بشرح پس مقوم علیه را یکمرتبه بتقدیم یعنی مانقیه مقوم را انتقال داده نموده عدد دیگر بر مستور سابق در بعضی عدد در فوق مرقوم دارند و در هریک از ارقام مقوم علیه بر مستور سابق ضرب نموده تا بحیثکه اول مقوم و اول مقوم علیه محاذی یکدیگر شوند و در هر مرتبه ضرب مقوم علیه تمام شده بقیه از مقوم محاذی مقوم علیه است باید گذارد مقوم علیه باقی و چون عمل تمام شد خارج قسمت ارقام فوق جدول است

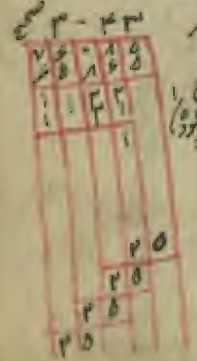

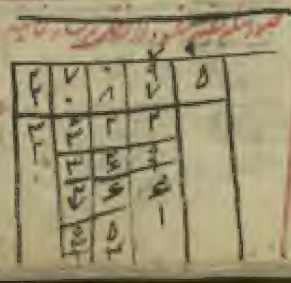

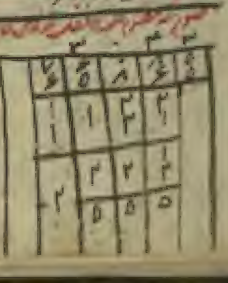

باقی تمام حاصل نسبت از ارقام بقیه بمقوم علیه اگر چیزی باقی نماند خارج قسمت عدد اخیر مرتبه چند صورت مصور است یا هر دو انچیز است یا مختلف است یا بعضی و بعضی دیگری جنس باقی عدد دو صورت اقل یا مقوم علیه بجنب مرتبه بیشتر از مقوم است یکمرتبه طریقه اینکه هر دو انچیز و مقوم علیه بجنب مرتبه تمرتبع انکه مثلا قسمت نمایند سه عدد را جنس مقوم و مقوم علیه و مرقوم علیه ضرب نموده و حاصل را بمقوم علیه باقی تا نزد انچیز رجوع شود اگر اینکه در مقام بحث بعدد مفروض ابتداء اول عدد انجنس مقوم و مقوم علیه انوشته مقوم علیه را در تحت ان نگاه نموده مراد ضرب یکی در مقوم علیه است و فوق تحت را دفعه بدفعه بنزارد یکمرتبه نمرتبع داده تا اینکه مقوم علیه را ضرب فیه است و در تحت نوشته شود مساوی مقوم شود یا یکی بیشه نقصان انرا از مقوم بعد از انکه بمقام رسید دفعه نموده مضروب را از فوق حاصل ضرب را از تحت ان دو دفعه دیگر مرتبه ان نوشته باقی را از تحت ان مرقوم دارند و بهمین دستور دفعه بدفعه نوشته شود و اتمام حاصل ضرب مساوی مقوم شود و اگر یک فاضل باقی شود یا مکسور نخواهند و است تمرتبه بعضی نزارد و در دفاتر سهل میدانند و خارج قسمت مجموع ارقام مضروب است و حاصل ضرب انها مساوی مقوم بشه و اما طریقه انکه مختلط شده باید مقوم علیه را بدینطریق یعنی مقوم است تحویل نموده یعنی اول مرتبه از مقوم علیه را تحویل یک مرتبه از مراتب مضروب فیه و مقوم نموده و از انقراض جمیع ارقام مقوم علیه را تحویل نموده بعد از تشخیص محول الیه را هر مرتبه مقوم علیه تحویل ان شده قرار داده و مضروب بانشه و کل محول الیه را مضروب فیه بر مستور سابق عمل را اتمام نمایند و خارج قسمت چون مختلط شده در اول اول مرتبه را مضروب قرار داده بودیم تحویل بکیفیت اصلیه نمایند بقسمت را در اول تحویل شده خارج قسمت را نسبت بان داده چنانکه در صورتیکه مقوم علیه بیشتر از مقوم بشه یا هر یک از ارقام مقوم علیه را تحویل مرتبه اسفل فرموده بر مستور قبل قسمت نمایند بعد از اتمام و تعیین خارج قسمت اول مرتبه را مضروب قرار داده بودیم بهمان دستور مرتبه بمرتبه فرود نمایند بهمین صورت بهمین مطلوب حاصل خواهد شد

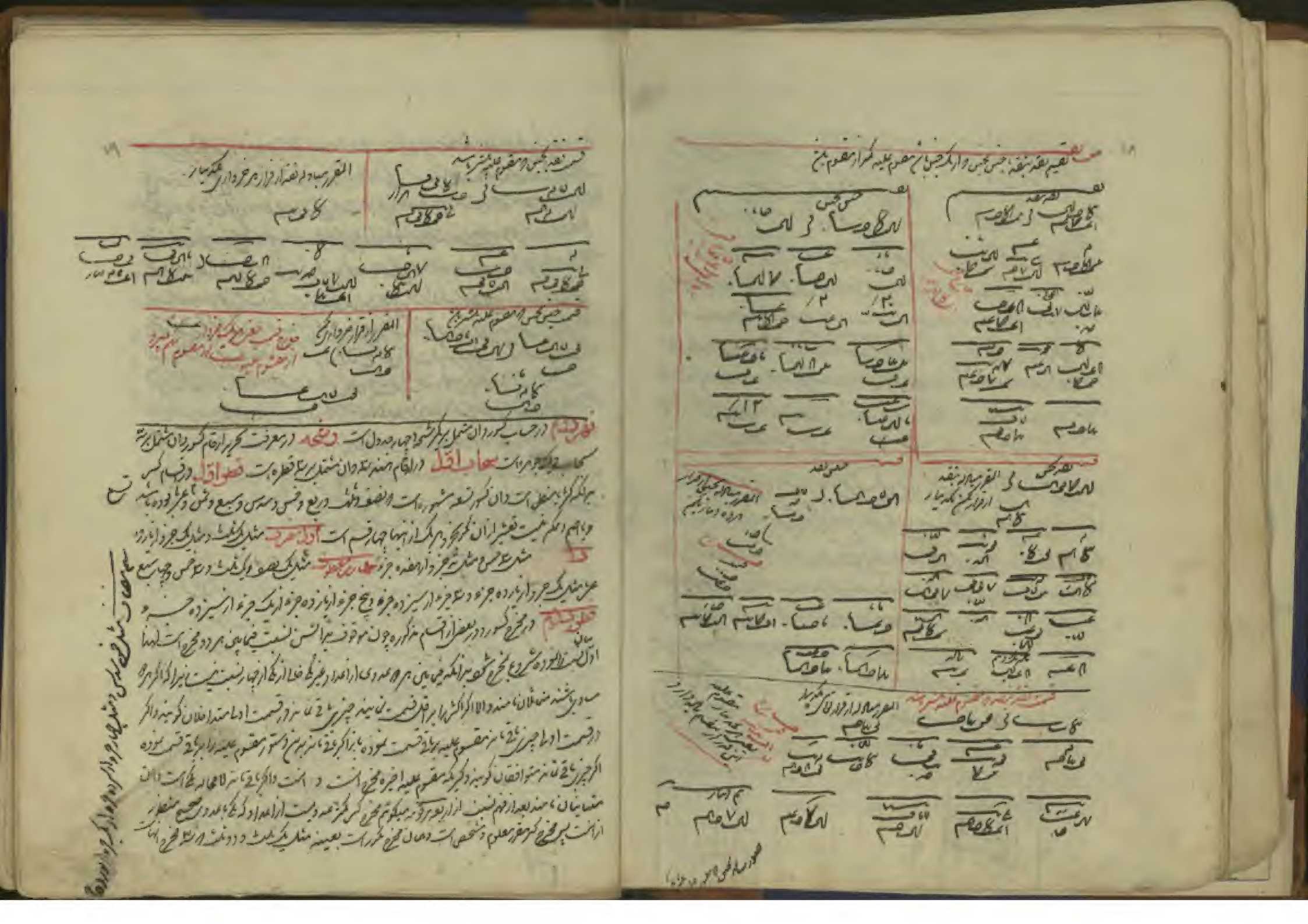

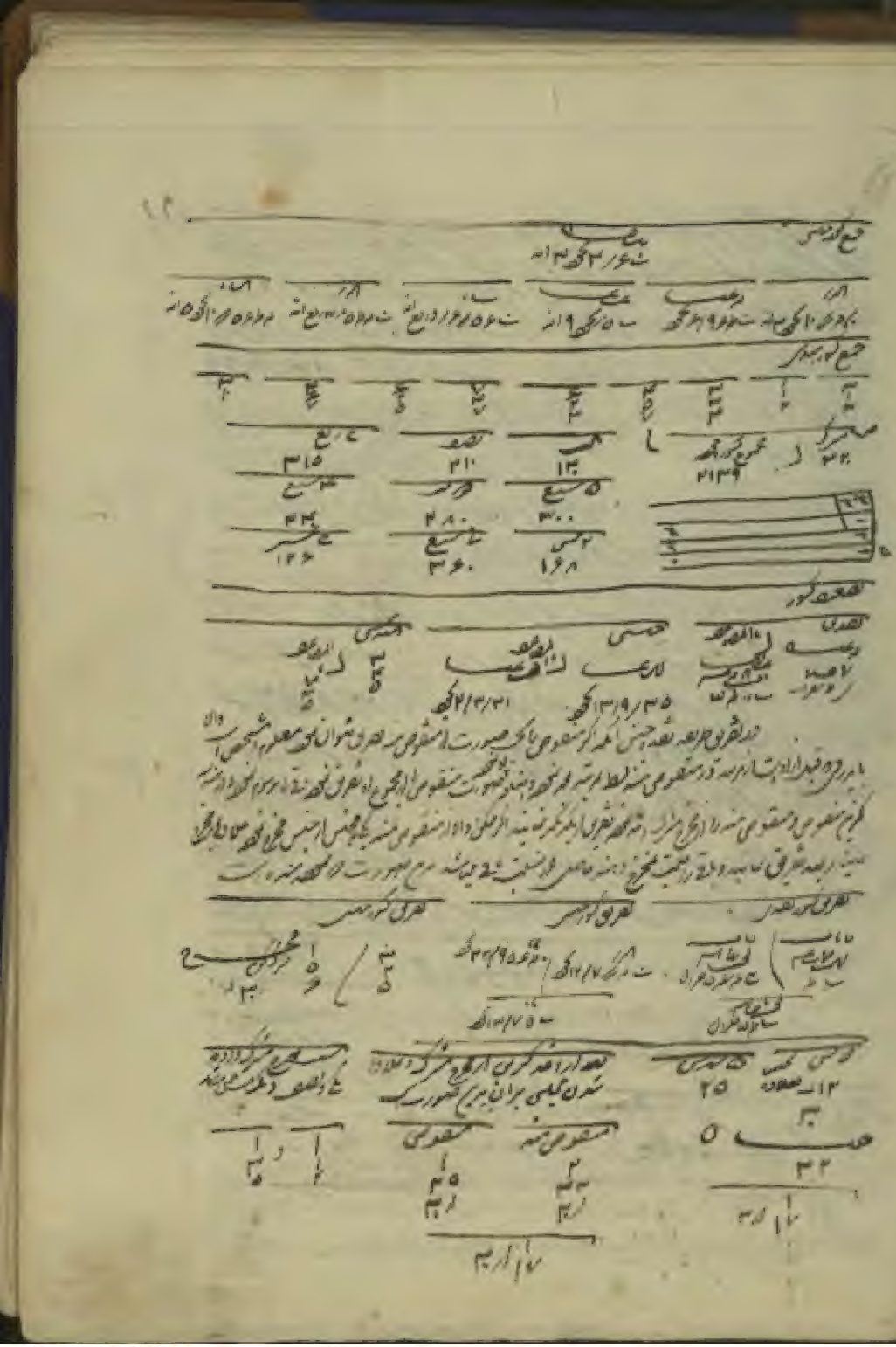

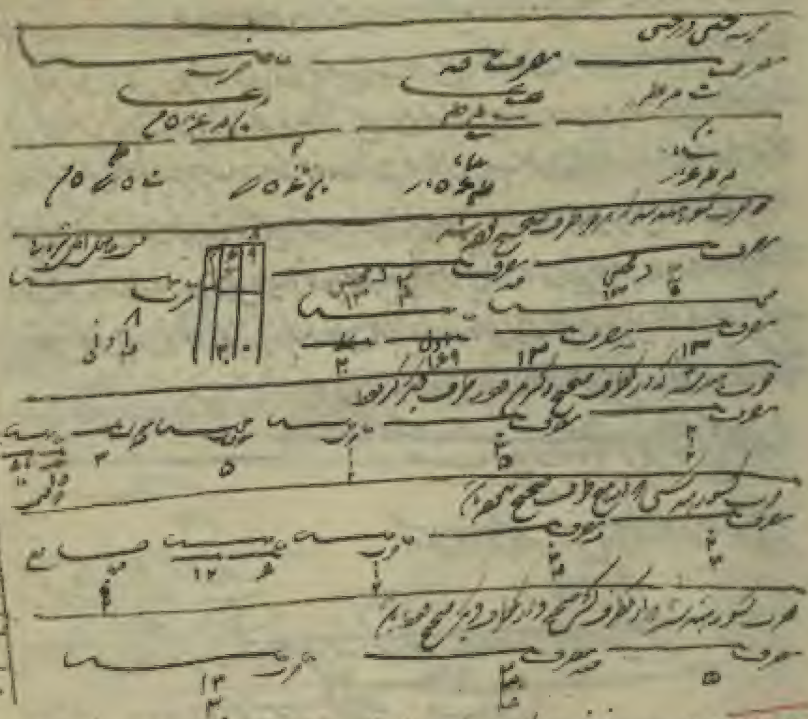

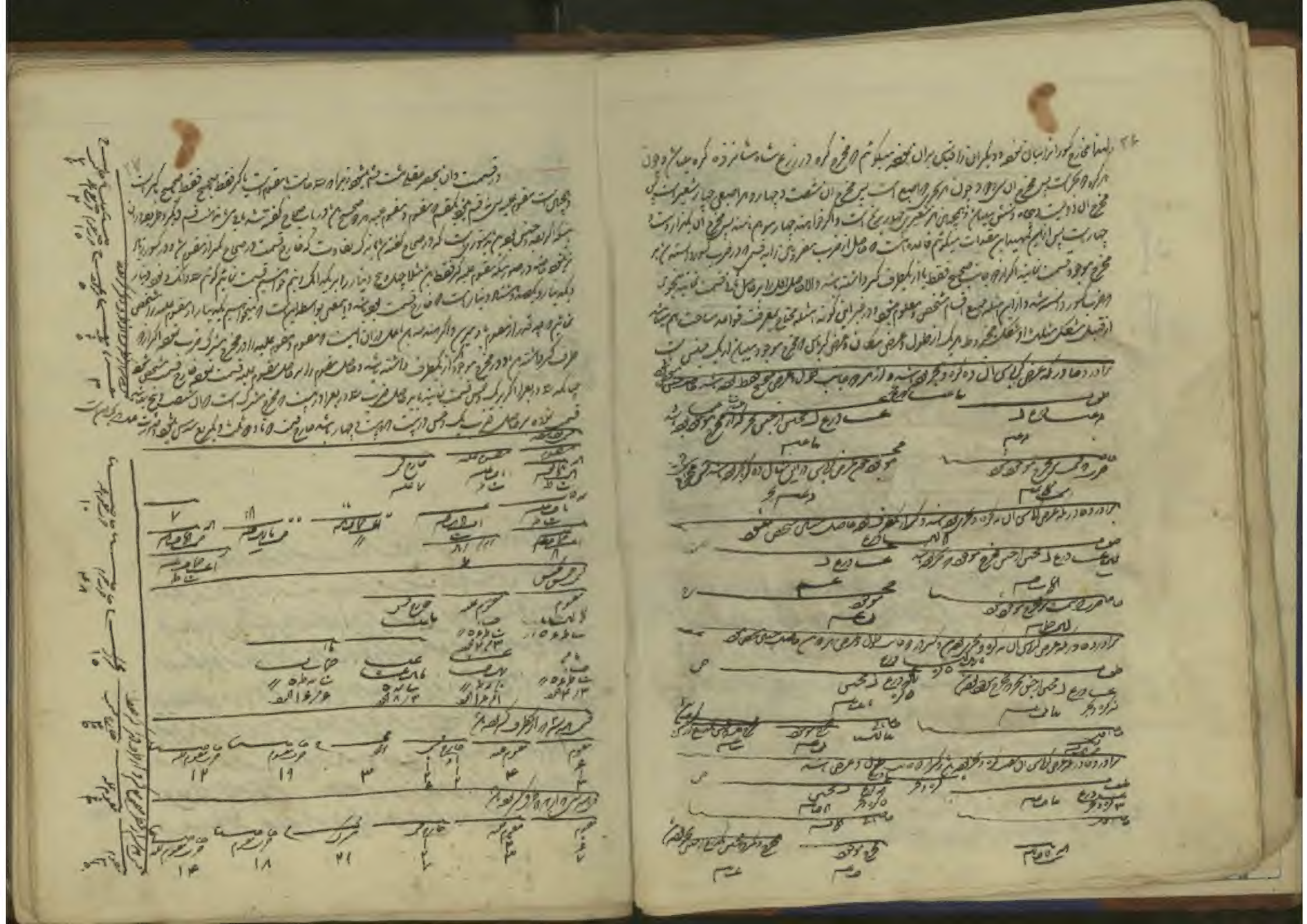

و اگر حرفی را نقطه نه نقطه نه تعبیر کرده و طریقه عمل در این نیز مانند سابق باشد بر هر حرفی که معلوم یکمتوان قرص نخود داران او ی
قسمت و شخص نخود بر حسب

و اگر حرفی را نقطه نه نقطه نه مساوی و اگر نقطه نقطه نه حرف کرده و طریقه عمل بر یک این است که هر حرف بیکه حرف
یکمتوان را مشخص نخود بر گاه بسیع بقیه است سیاه خواهند نانیه حرف یکمتوان را اگر شش از فوق فوقیه یکمتوان را از تحت او
و تحت را با نزاره، فوق تنزل و ترقی داده، بنحکم تحت مساوی ان بسیع نخود و بسیع نانی مساوی حرف بسته بران
او سه فرض و تحت را با نزاره، فوق تنزل و ترقی داده، بنحکم تحت مساوی بسیع معلوم نخود، فوق حرف خواهد بعد تغیر
حرف او را در فوق نوشته شده او را قص از بسیع معلوم نانیه از بسیع بقیه بر شته و صورت عمل بر یک این است

آنکه قسمت و زن معینی از مبدل الیه را از قسمت چنان قدر از مبدل منه موضوع نخود، قی را، قاضل از نسبت
بمبدل الیه داده اگر، ی، قاضل نداشته باشد والا مبدل منه و مبدل الیه مساوی خواهد بود بعد از استعلام نسبت بمیان نسبت
از مبدل منه را موضوع نخود اگر قاضل مبلغ در گاه، ی، قی داده بمیان نسبت از مبدل الیه جدا کن، ی، قی مقدار وزن مبدل الیه است
و اگر نسبت بیکه اگر نقود مکلف بنیه بر تغیر نخود و نسبت بالعکس اگر هم شخص نانیه مقدار مبدل منه را قسمت بر مخرج نموده و بعده
صورت کسر حاصل از مبدل منه قص نخود، برا و افزوده و تفاوت و مقدار دو صدت و کثرت مبدل الیه نیت و در صورت تقدم
واحد فرض نموده، قیمت مقدار معینی از هریک در مساوی در وزن بنشه جمع نخود از قیمت مقدار معینی از مبدل منه در
مساوی مجموع مقادیر موضوعه، مبدل الیه بر موضوع نخود بر سر قیمت تمام نانیه و بعد از استعلام مقدار مبدل الیه
و در این صورت ان مقدار را بعده مبدل الیه تقسیم نخود بنحکم از مبدل منه متقدم بنه بر و شته و صورت عمل بر یک این است

در استخراج مجهولات بر انکه طریقه نسبت را در استخراج همیشه مشتمل بر بعضی مقدمات تکمیل و تحلیل مثال چند مرتبه بلکه مشتمل
خطا بین و بسیط و اجمالی بحال انقلب بین خطا بین بیشتر و طریقه دوران بیشتر که مجهول است و انچه خواسته فرض نموده و بحسب سئوال با عمال
کرده اگر خطا بین بسئوال نرسد نعم الاتفاق و الا بخطا و قصص است یا زیاده پس چیز دیگر فرض نموده و بران نهج مرتب ساق معمول دارد و اگر
خطا و هم برابر و بانقصان نباشد پس مفروض اول را در خطا و نانی ضرب نموده و انرا مخرج خطا اول نهاده و مفروض ثانی را در خطا اول انرا
مخرج خطا ثانی نهاده پس از ان جمع یا طرح خطا نموده و اگر هر دو خطا موافق یکدیگر جمع و هر دو زاید یا هر دو ناقص است یا مختلف بین
المخرجین طرح و از فضل یا بین خطا بین قسمت نموده خارج قسمت مجهول است و اگر خطا بین مختلف میباشد یا مجموع مخرجین را
در مجموع خطا بین قسمت نموده خارج قسمت مجهول میباشد و از این جمله جمع اقسام انچه حبس و نسبه معلوم میشود و این چند مثال از رقم
منتخبه از جمله مشتمل است بر مولانا و مقتدانا شیخ بهاء الملة و الدین نفعنا الله بعلومه در خلاصه خلاصه می باید دانست طریق
جبر و مقابله و ثانی ایم بجبر الخطائین و استخراج مجهول بین رکیک و هر دو را بخطا بین استخراج نموده و صورت علی ما لمثال این و مثال ان است

صورت مثال اول بنکه زید از عمر طلب دارد هزار تومان و نصف انکه عمرو از زید طلب دارد هزار تومان بغیر نصف انچه زید از عمرو
طلب دارد است در این صورت لا طلب زید چند است و طلب عمرو چند است

مفروض اول که زید از عمرو طلب دارد	مفروض ثانی که زید از عمرو طلب دارد	خطا اول زاید	خطا ثانی ناقص	
الف تومان	الف تومان	الف	الف	
طلب عمرو	طلب عمرو	حاصل	حاصل	
الف	الف	الف	الف	
صورت اول	صورت ثانی			

زید از عمرو فرض چهار هزار تومان که طلب عمرو هزار تومان و نصف طلب زید است و این مفروض بیشتر است بمقدار معلوم شده پس
دویم بهمان نهج فرض سه هزار تومان نموده و این نیز بیشتر است پس سیم بهمان نهج فرض دو هزار تومان نموده و این کمتر است
و بحسب صورت مفروض دوم است از مفروض اول و چهار هزار تومان بیشتر شده
و بحسب صورت چهار است ضرب شده دو بنصف شده

طلب عمرو هزار تومان بغیر نصف طلب زید است پس معلوم شده که طلب زید هزار تومان
علاوه است بر چیزی بحسب صورت حاصل است از تفضل دوم و انکه صد تومان باشد
و بحسب صورت یکم است ضرب نصف سه شده

و اینکه مثال مشهور است در سئوال و جواب آن امر مهم و مطلع است گوشوار در داشتم از لعل و در دار

بود یکمثقال و وزن آن مرصع گوشوار قیمتش گفته جواهر آن زرو معرفت لعل مثقالی بس بود و بهیه چهار

بسته ام ضمیر خود بیت دینار هم بیاد انرام جران در این داد و سته ها بختیار یکمهه سی از عدد او زمن خواهم که او

یکمثقال او حساب وزن افزاد شمار حاصل آن بشود از هر مرصع چند تن البته مشتری در میان آمد و آنش بایگانه

گوشوار بر او صف آن چنان فرموده قیمت و وزنش تا بمن گوشوار هست وزن لعل ثلث و شش مثقال تمام

درهم و پیش پیشه یکی را اختیار هست وزنش پنجمان و پنجمش نیم چهار چهارده دینار کم بعت نزد هم بسیار

هست مردار بر دانگ و شش مثقال و یک قیمت او پنجه دینار است بعنی را بیار وزن زر بعنی از دینار است پیش نه کم

قیمت او هست یکصد بیار زر بعیار سکه بر زر میزنه هر کس دارد وی کم نقد هستش ابرای او ستان شاد و شاد

و اینکه نه مثله را جواب گوینده یعنی یکدرهم خراج نگرفته و بلکه اجرت متعدده ابرای گرفتن خراج منظور لهذا چنین

گفته بر رقم این مثله نیست چرا که حق عمده گفته مزارد و بجهه اطلاع ارباب قطاب درگاه از وجه دادن این مثله مختصر داشتن

بهین شان نظم دادم و آنچه از جواب معلوم شده وزن و قیمت هر یک برین صورت تحریر شد و الله اعلم بالصواب

در حد و آن و شرح یک قطره و در اشارت در تعریف امر موضوع مبحث و سبب و آن بر آنکه حاجت

باستعلام جزئیات که در آن مشترک است از معرفت خطوط و سطوح و حجم است و انتهای شکل

باشکال مختلفه متشابه است و بعضی از اشکال را مسمی بمربع و مخمس و مسدس و مثمن و مدور و مستقیم الخطوط و بعضی را مسمی بمستطیل و مجسم و مخروط و مشابه بر آنکه خط را قسم متصور است یکی را

مستقیم و دیگری را منحنی گویند مستقیم آنست که خطوط واصل میان او نقطه است و منحنی غیر آن است و اشکال متصوره در سطح

در مساحت سطوح و آن مشتمل بر چند جدول است

در مساحت سطوح مستقیمة الاضلاع چهار از ربع

در مقصود میگوئیم مربع عبارت از حاصل ضرب سطری است در نفس خود و مکعب عبارت است از حاصل ضرب مربع در ... اول بعد از
آن میگوئیم طریق مساحت در مثلث قائم الزاویه باید احد ضلعین محیطین بآن زاویه را در نصف ضلع دیگر ضرب نماید و در منفرجه
الزاویه باید عمود را از ان مخرج زاویه برون آرد در نصف ضلع ضرب نماید چنانکه در حادة الزوایا نیز هم دستور است و اما استعلام
مربع عمود ... ضلع ... مجموع آن دو ضلع ضرب نمود حاصل را قسمت بر اطول اضلاع نماید خارج قسمت را
از اطول اضلاع ضلع ... نصف ... اطراف ... اضلاع موضع نصب عمود است و اما اخراج از زاویه مقابل ...
و اما در متساوی الاضلاع عمود را از هر زاویه که خواهد اخراج نموده در نصف ... ضرب نماید و مساحت مربع و مستطیل
باید احد اضلاع را در ضلع دیگر در خود ضرب نماید و در مساحت معین باید احد قطرین را در نصف دیگر ضرب نماید و اما
در مساحت کثیر الاضلاع طریقه آنکه اگر اضلاع زوج و متساوی است نصف قطر که خط واصل میان دو ضلع مقابل باشد
در نصف مجموع اضلاع ضرب نماید و اگر اضلاع فرد است یا زوج غیر متساوی است باید منقسم بمثلثات نماید و مساحت مجموع
مثلثات مساحت شکل مقصود است چنانکه در باقی اشکال سطوح مستقیمة الاضلاع هم دستور است

در مساحت بقیه سطوح بدانکه در مساحت دایره باید از مربع قطر سبع و نیم سبع وضع نموده و استعلام قطر و محیط دایره
بآنکه نسبت قطر بمحیط مثل نسبت هفت است بیست و دو و از این معلوم شد اگر قطر را در سه و سبع ضرب نماید محیط
بشود و اگر محیط را بر سه و سبع قسمت نماید خارج قسمت قطر بشود و در مساحت قطاع اکبر و اصغر نصف قطر را

در نصف قوس

در نصف قوس ضرب نماید و در قطعه صغری و کبری ... مرکز را ابتدا نموده و از ... قطاع نموده ... مثلث ...
مساحت مثلث را از قطاع ... نموده قطعه صغری را مساحت معلوم کند و از قطاع اکبر افزوده قطعه کبری را مساحت
معلوم کند و در مساحت ... مستقیم ... طرفین قوس باشد ... قطعه ... مساحت
قطعه صغری ... کبری ... مساحت ... و در مساحت شکل ... منقسم ... قطعه ... مساحت مجموع ... شود
و در مساحت سطح کره باید مربع قطر را در چهار ضرب نموده از حاصل سبع و نیم سبع وضع نماید و در سطح قطعه کره ...
دایره ... نصف قطر ... خط ... از قطب ... قطعه ... است و در ... اشکال مساحت تخمینی است بلکه تقریبی
و تخمینی است و در مساحت سطح ... خط ... قاعدتین را در ... محیط قاعده ضرب نماید در
مساحت سطح مخروط ... تام ... خط ... نقطه راس مخروط ... قاعده ... نصف محیط قاعده ... ضرب ... اگر ناقص باشد
مساحت مخروط تام ... از ... مساحت ... نموده و استعلام ... ارتفاع ... قطر قاعده ... ضرب نموده ...
نصف قطر قاعده ... صغری ... فضل ... مخروط است اگر تام باشد و بعد از آنکه ارتفاع ... معلوم ... مساحت ... خواهد شد
و در مساحت ... مساحت مربعات مستطیله ... در مساحت مخروط مضلع تام ... مساحت مثلثات ... نموده و در ناقص
ذوات اربع اضلاع ... در مساحت مخروط ... مساحت قطعه ... تحقیقه ... نقصان ...
در مساحت اجسام بدانکه در مساحت کره از ... قطر ... سبع و نیم ... وضع ... سبع و نیم وضع نموده در
مساحت قطعه کره باید نصف قطر کره را در ... مساحت سطح قطعه ضرب نماید و در مساحت ... ارتفاع ... در مساحت سطح قاعده ضرب
نموده ... مخروط ... از آنکه ... بآن مضلع ... ارتفاع ... مساحت سطح قاعده ضرب ... و در مخروط ناقص باید
در مساحت مخروط تام ... است ... مساحت مجموع نماید و استعلام ... موقوف بر ... ارتفاع تام است و این معنی در مساحت
در سطح مخروط مستوی ... معلوم ... و در مخروط مضلع باید ارتفاع مخروط ناقص را ... از اضلاع قاعده ... ضرب نموده ...
بر ... ضلع ... قاعده ... قسمت نموده ... ارتفاع ... مخروط مضلع است اگر تمام باشد والله اعلم بالصواب

در اجراء قنوات و طریقه استعلام ان بچند نوع میشود و اصل آنچه است و وجوب مساوی
در جمیع نهجات را مقابل نمیکند بلکه قائم نمیشود و بسیاری از اوقات و دکان نروج یافته گشیده و طرف بسیار زیاد بود و طرف دیگر
مقدار کرچه اما در سوراخ قطعات ریخته اگر اب بود طرف نی ساده در تخت پائین و وجوب ارض مستوی بیشه الا
سر بسیار را از طرفی زیاده پائین اورده بخوشتره نخست و مقدار نزول بسیار از سر وجوب مذکور مقدار زیادتی
موقوف نیز وجوب است از موقوف ان وجوب دیگر پس یکدیگر ان دو وجوب را بحال خود گذارده وجوب دیگر سلسله
نقیب بحله دیگر و اراده اجراء اب دارند نموده و بقسم امتداد نموده و مرتبه اصعود و نزول رعایت نموده و مشکه
عمق قسم نخست و بفاصله از وضع قعیت از گزاف اگر ساده باعتبار چاه اول است اب ازان چاه بقیه ان معمور
بشقت جاریت و اگر مشکلات بسهولت و اگر کثرت مشغ خواهد بود و اب جاری نخست
الکه نخست از چاه اول بسیاره شخص دیگر چه یا که طول ان بمقدار عمق چاه است در دست گرفته در اطراف
و اراده اجراء اب دارند بر سر این شخص منقسم در سر چاه اول از کنار چاه نظر کنند بان وجوب و قبیله سر ان
وجوب را دیده و دران مکان نیز جاری نخست معهود از این مسافت بسیار بیشه و سر وجوب دیده نخست از سر خود
در سر وجوب نصب نخست بر سر دیگر که نخست اول معمول دارند
تحریر جمع و ضبع کمیتی و مقدرات بخط طاقه و ان مشعب بود نخست
وان مشرح مراد نهرات
در معانی الفاظ مصطلحه بیشه ان مشهور نزد اهل یکدیگر به ترتیب حروف تهجی و مراعات
ترتیب ازان تجاوز نموده و جوینده بسان نخست اوانچه بعضی گفته اند از ورع است و بعضی جمع
و ضبع بیشه و بعضی گویند معرب اوارد است و بعضی برانکه بیشه و چون دفتر اوارد منقول و دفتر قانون است لهذا دفتر قانون
در رود رسانچه ان بخط و ارائی بیرون اورده و در اب دفتر پرانکه نموده اند و بعضی گفته اند خود اراد اصل است ابا با

الف

در ترتیب بر ترتیب دهنده بیشه و در اصطلاح زمیش نامیده و در تصرف غیر دیوان بیشه و لکن ان شخص معین نیشه
در طرق شرعیه متصرف بیشه انصرام و انقطاع در لغت بریده شده بیشه و در اصطلاح غایت فصول اربعه
ساعات چنانکه اجرت شخص و قاشر بریده و صاحب ابریشم بقطعه بیشه انقطاع نوبه مضاف در لغت کنار نهادن
در اصطلاح حکم کردن بنا بکه احکام معاوضه بقلم در نیاورد در لغت دستور دادن است در اصطلاح مرتبه
اجباء کرده شخص دیوان را مراجب شخص که در دیوان مراجب داشته بیشه مقرر الکه اگر زیاده از مراجب ان وصل نخست و ان را
بدیوان رسانده و الکه قرص نخست از دیوان باز پس نخست انخراق در لغت سوراخ شدن نخست و در اصطلاح
مستعمل مثال انرا نیز گویند که موخت و خراجات داده و صل قدری باطلاء نقره بیشه انشقاق
پاره کردن را گویند و در اصطلاح در قطع نمودن چوب را اجرت داده و صل بحسب چنین بیشه انکسار شکستن را
گویند و در اصطلاح ظرف طلا یا نقره را قبل از داده مکسر ساز نمود و صل مشقال چنین از طلا و نقره بیشه اجباء
زنده کردن را گویند و در اصطلاح زمیش نامیده کرده و از زراعت بانده باشد و حکم کرده و اگر بیشه و شخص ان را مرزوع سازد
ارتفاع در لغت عبد شدن است و در اصطلاح محصولیکه بود و از زمین حاصل گردد بیشه راک در لغت دریاچه
بیشه و در اصطلاح نقاوت علفه جانوران طبیعه و مرغان علیق ستوران علوفه خواص و غیرهم است و در دفتر تقلیم
نسبت ترف نامه عامل مرحله جمع کرده و بنا برانکه بعضی خوشت یا غیب شانه اجبات در لغت محکم بعضی از اوقات بیشه و در اصطلاح
تفحص نگاه کردن و مطالبه دران نخست بیشه اجباء فریدن بیشه و صل اجرا جمع شخص نخست استعلام طلب دریافتن
باشد و در اصطلاح اجرت جنس و مساحتی بر ذمه و صناع و اجرت داده و صل چرخی ساخته بیشه است مثلا در لغت خراشیدن تمام
نمایند ابریشم و طلا و سیم اجرت داده و صل بحسب ترتیب زرین خواهد بود و انچه الحال متعارف است اجرت اوراق نخست

ب

شکستیه یا کهنه شده از بعرفت و برات بیمانه و بیان تحویل داد که معلوم باشد، تجزیه شده و صدق ان از فرق
پیشه ابزار کج و کس شده در لغت بخش، بژ و در اصطلاح آنچه ارباب علم را معلوم باشد از دیوان دهنه اطلاق
در لغت آشنه را کردن باشد و در اصطلاح هر کرا از دیوان مواجبی بژ داده باشند و معلوم شده باشد از دفتر
سنه استحقاق در لغت سزاوار شدن است و در اصطلاح آنچه بجهة ارباب علم تعیین نمایند اطلاق در لغت بریدن ازل
جنس لفظ در اصطلاح هر آنچه سودی چیز دیگر را دانسته بعضی دانسته و اگر سودی طبیعی کند و نفس او را دانسته علاوه و زیاد
اضافه بزرگ بنه اخراجات در لغت خرج کردن باشد انعام مزد دادن بژ از مقاله سوقات دادن را گویند
انعام در لغت نعمت دادن بژ و در اصطلاح بخشش کردن باشد اقام در لغت ایستادن و در اصطلاح کسی را در
نگاه داشتن و اجرت معین باو دادن شخص تبع در لغت تابعت است و در اصطلاح ملتمس بگیرنده است
اسقاط در لغت بعض امر خاص بژ و در اصطلاح آنست که ستور و چهارپایان جمعی شخص بژ و سقط شده و برات ایشان
جمع نمایند معلوم شده که سقط برات بارز مشتق از بروز است و بمعنی ظهور و بعد و در معاملات چون سواری خود را
بمردم دیگر و جلادت ظاهر سازد و مبارزش گویند و در اصطلاح محرر بژ مبلغ مقدار از بعد و بعد از ان مهلت دهند و از شهر بروند آنرا
زاده پسر از بعد و بدون کسی را دانست و بجوانی شخص برات نموده از دعوی طلب او را طلبه براه نیز دانست بلغة
در لغت بایسته باشد و در اصطلاح تتمه گویند جمع نمایند بعد التذکار بعضی دانسته و ذکر شده در بررسی قسمت ان
دانست و قیمت او نویسند بیگش جزیه بخشیدن شخص او را بر شخص اعلی تحیه در لغت آرزو کردن
و خواستن است و در اصطلاح هر چه از حسن و غیره او را به دولت تحریر بگویند توجیه در لغت رو گردانیدن بعد
در اصطلاح وجه و بگواه چیزی را حواله دادن باشد چون در دفتر و چیزی نویسند لهذا اسمی بر قرطاس نوشته شد
در لغت برابر کردن باشد و در اصطلاح کلمه که بخط بیان خواسته و نوشته و هیچ حرف از رسم الخط نتوان گفتن
خط او را بر بیان ان کلمه بجای رسم الخط گفته و از ان ترجمه نمایند چرا که این کلمه با کلمه سابقه و لاحقه گذاشته برابر شده

تجریع در لغت جرعه آب دادن باشد و در اصطلاح اجرت مقرر را گویند در لغت خاصه
پیدا شدن باشد و در اصطلاح مردم شخص تجارتی حواله دهنده گردد تصدق صدقه دادن باشد تعطیل
در لغت معطل و بیکار شدن باشد و در اصطلاح چیزی بکسی را معطل نموده باشند بدهند عمارت کهنه شد
نقد در لغت قوت دادن باشد و در اصطلاح مصالح الاملاک باشد تکفین کفن دادن بژ تقصیر
واگذاردن بکسی بژ بطلان چیزی بعوض چیزی واگذاردن بژ نزار اشجار رشاخ و برگ با معروف درختان را گویند و بیارگویند
تعلیب اجرت نصب بستن و چهارپایان را گویند بیع در لغت چوب را میگویند و پرستش و مغز
او را تخوان بیرون آوردن باشد و در اصطلاح بیع پرداشته و نیکو و محاسبه و نیکو و خوب پرداخته شده گویند تملیک
در لغت مالک گردانیدن بژ و در اصطلاح جایی و ملکی را بپادشاه یا حاکم بژ ملک طلق خمس الصدق کسر گردانند و بجوارح
او بواردات بارث او عمل شخص ولایت کسی را صاحب قضیه شرعی حتی بعد تکلف در لغت چیزی از خود بیرون آوردن
بعد در اصطلاح چیزی از شخص را بشخص دیگر بامر به خود بامر کما بالا از امر به خود دادن بژ وقر در لغت بسیار گفتن
در اصطلاح نقاوت دادن چیزی بچیزی معاوضه نمایند تعویض عوض دادن را گویند تقصیر کوتاه کردن بژ کفن
نقصر از عهده کاری بیرون آمدن بژ تحقیق امر بکه بتحقق نزدیک بژ تقطیع در لغت پاره کردن در اصطلاح
بریدن جامه را گویند ترصیع در لغت جواهر از طلا و نقره نشاندن بژ تکفیف جواهر بر جامه دوختن باشد
تقلید زر از دوش کردن بژ تبع فقره لات و زر از دوش کردن بژ تصریع طلا و نقره یا غیر ها را بر یکدیگر جا دادن بژ
ترکیب جزیه جزیه از شخص بژ تذهیب زر از دوش کردن بژ تذریع جامه و خرقه را بزرع در آوردن بژ

تصحیح پاک کردن از تحریف کردانیدن خلاف و نقره را گویند تلبیک نقرات را گویند
پاره کردن چوب را تخلید جلد کردن تقلیع پست کردن زمین تکعیب تربیع کردن
تبریع مدور کردن چیزی را تجزیر شیء چکانیدن کلاب وغیره سرباز کردن
رفع افتادن و دفع کردن شیء تسدیف پهنه کردن شیء تدریج کاه و کاهش شیء
تجرکش را گویند مطلبی را در تحت مطلبی دیگر شکار کردن مرام کاهیدن و دور کردن شیء
تطلید در لغت شماره کردن را گویند و در اصطلاح شمارها فروست و بهنه بر رقوم دارند تحدید ثابت کردن
یا مقداری را بعینه مشخص نمودن اصحاب جمع و جمعان شیء تقیم آنکه در جمع یک نفر از آن جزء مبلغ مشخص زیاده و کم
آنرا فرا نمود معلوم شود از این فرق بیان تسلیم و تجزیه و تسلیم اطلاق شیء و تجزیه بطلاق بستن آنرا فهم تقلیع پرداختن
از پنبه پیرون کشیدن تخریب عمارت فرو آوردن شیء تقشیر پست از چیزی جدا کردن تنقیح
چیزی را گویند تنقیه پاک کردن چیزی را و دیگر امور را گویند تعلیق در لغت آویختن و در اصطلاح اقوه مستوفی قرار
تواریخ تهیه کار کردن جائزه خطر شیء که در وقت قصد تصحیح بران برهمور مبلغ یا مقدار گشته یعنی مقدار جلال
جلالت بر اسم جمع نمود مجموع جملگان است جمع در لغت فراهم آوردن شیء و در اصطلاح آنچه دیوان بر عامل و متحمل فرا نهد و
تراضی دیگر فراهم آورد و جزیه خراج را گویند و بسیار اوقات خراج را بغیر گفتگو قرار داده شیء و در سالها بر همه چیز بدون معین گردانند
حشو در لغت پر کردن است و در اصطلاح آنچه از برای تجمیع و تحسین شیء یا کار فضل و وضع پذیرفته شود خواه در آن
نهفته در طرف بیش نباشد نزد حشو گاه باشد که مشتمل بود اجر قرار دهند حق التدریس مزد معلم دادن شیء حق الجار
اجرت شخص را گویند که مبلغ را صورت داده شیء حق التربه کرایه حق آبه داشته شیء حق الزوجیت

حق الشرکه آنست در لغت قصد پر کردن است و در اصطلاح عقد داران کرده و آنست که بر شیء پر شیء و در مستکم ادراک
هر یک از انها تحمل در مقدار آن نه نیه خرج در لغت بر آمدن آن است و در اصطلاح آنچه عاید شود از اخلاص جمع خرقه
دادن اجر را گویند و آن چهار نوع است یکی آنکه مدت معلوم و مقصد شیء دیگر آنکه مدت معلوم و مقصد نباشد خاصه
در لغت سلام چیزی را بچیزی دیگر نه گویند و در اصطلاح موضوع و متصرف دیوان قصد و مالک مقرر نباشد خراج آنچه از ارض
دولت صحیح ثابت البات نکیر نه خطا و شتاب غش و خورش که شهد و عسل است ایران بخوردن و جهات ملک
شفیع در بعضی خرده که در اثبات امر ال شیء است گویند معرفت در لغت آنچه از تصنع و مراقبت بر آید و وجب
زر و نقره را که احتمال نکار از آن زیادت در کرده باشد و در ایام حاضر بر قرن نموده بر پادشاه اسلام رشته گویند عامت تنویع
پرداختن حساب بقلان خراج کذا را گویند رقاع شکم فرد را گویند و وضع شیء گویند سیاقت در لغت راندن است
در اصطلاح جمع و خرج بر دستوری که سلطان مقرر فرموده باشد بجهة امری تقریر و برای آن حساب علامتی تعیین کرده باشد عالیه
رسیدن و گرفتن چیزی را شیء تعرف معرفت سر علف نوادر سلطان بر پیرو غلات اخراجات لام زاده های واجب التعظیم
و تقاع بنده و بیوتات و بعضی و تصلاه داده شیء پیرات اخراجات لشکر بر اسلاف تعمیر پیش و پیش را گویند قبض پیش گرفتن
و مقدار بر کمه و مزد بر قدر اندام رسانند برزیم را گویند صفحه پاره کاغذ را گویند حرف در لغت
تغیرات در اصطلاح خرج سفر را گویند ضلع در لغت پهلو است و در اصطلاح فرد شیء
کرشمه بکسر اول و سکون ثانی و فتح ثالث و ها بمعنی ناز و غمزه و عشوه و کرشمه و کرشمه و کرشمه
شاطر جاسوسان تعیین نه نیه علوفه جمع علف است و خوراکی چهارپایان شیء و سواران تعلیق کاه و جو و مرکب سواران و جهات ایشان
دهنده و کارنده علوی الاکثر بعضی عرض کنند در حشو تراشات ذکر کرده است غائله مسئله دشوار است که حقیقت آن را بدانند
و نفر تفشه شیء مصلحین بسیار نه نیه به اصلاح در رفع عائله و رفع خرف و نزاع در خیالات خام حقیر کاتب است مصنف معتبر

شعرباف و شکباف و عباباف و [illegible] فنده قماش ابریشم و قطنی [illegible] بر جز و خان و طولانی است عراق معروفست
و نقاره [illegible] که ریشه دامن جماعت [illegible] در ذیل یک جماعت و نسبه [illegible] جماعت [illegible]
فرد او [illegible] ابریشم [illegible] ریسمان گویند [illegible] علاقه بند [illegible] جماعت [illegible]
و [illegible] که حرف کننده کار ابریشم [illegible] جز وات [illegible] بر جز است [illegible] حلوائی [illegible]
گویند کلاه [illegible] در این طایفه [illegible] جماعت [illegible] دارد [illegible]
و [illegible] این [illegible] معروف این قرار است [illegible] فروش [illegible] بازار [illegible]
[illegible] فروش [illegible] آن طایفه [illegible] عبارت [illegible]
[illegible] چوب [illegible] از آن چوب بعضی [illegible]
[illegible] فروش که [illegible]
[illegible] کننده [illegible] فروش [illegible]
[illegible] آن [illegible] جز است سوق [illegible]
[illegible] فروش [illegible] فروش [illegible]
از [illegible] راه دارد و [illegible] خراب [illegible] بعضی [illegible] عراق [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] جز و [illegible] معروف [illegible]
[illegible] که معروفست و آب [illegible] که عبارت از [illegible]

زرگر و بعضی که [illegible] در اصطلاح شخص را گویند [illegible] جهت [illegible] دیوانی [illegible]
در [illegible] و جمیع [illegible] ملکت را [illegible] از این جهت [illegible] میگویند [illegible]
و [illegible] بعضی [illegible] معروفست [illegible] قوم [illegible]
[illegible] میگویند در [illegible] عرف [illegible] ارباب صنعت و [illegible] و جمیع بعضی از [illegible] دیوان [illegible]
و بعضی [illegible] از این جهت [illegible] کتاب [illegible] این طایفه چنین بعضی [illegible]
[illegible] معروف [illegible] بعضی [illegible] روزه [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] که در [illegible] اوقات [illegible] دیوان [illegible]
[illegible] قوم داریم [illegible]
[illegible] معروفست [illegible]
[illegible] معروف [illegible] هستند [illegible] معروفست [illegible]
[illegible] جز و [illegible] ساز [illegible] جز و ادات [illegible] جماعت
[illegible] ساز [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] جز و [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] دارند [illegible]
[illegible] ساز [illegible] معلوم است [illegible]
[illegible] معروفست [illegible]
[illegible] جز و [illegible]
از این طایفه [illegible] مقتول [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] زین [illegible] میگویند

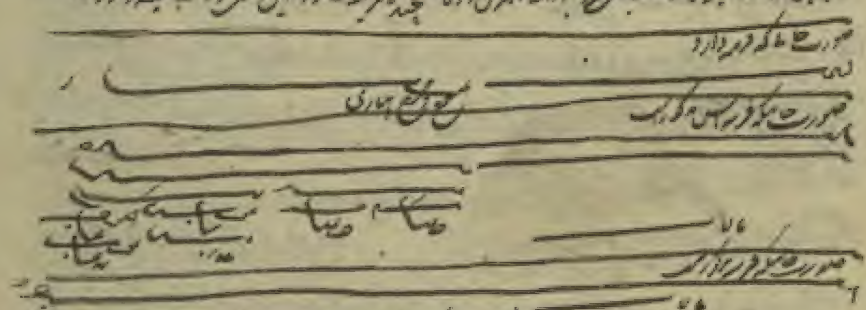

در اتصالات و اتصال مصدر باب افتعال است که مجرد ثلاثی وصل بمعنی هم برآمدن و در اصطلاح مراد از آن

کوبیدن آنچه که هر دو است و خواهد آمد که در آن فرد به خلاف، و دانسته که در وقف علیه بوجه ۱۰ و در این فرد تمام شده از فرد پیش بوجه دوم

و سرفه دیگر نوشته شده این اتصال اگر اتصال مراد بهم یا اتصال ممکن کنند و مراد از آن هم آن چنان است اول و دوم سرفه

یک خط بر سر فصل مراد یا اندکی کمتر یا زیاده بشکل بنشانند و در مرضی بشکل مثلثی بنشانند و بدو از این هم و حرف

واحد صورتی کرسی و تشخیص بعضی بعضی بهم پیوسته تر یا هم و اگر خ مرتبه یا هم و در بقیه این حساب خ مدانسته و اگر باز

آنچنان از حرف دیگر بهم پیوسته بر سر هم سازند و یکی بر بین و اطراف بشکل مربع یا هم و احدهما فی کیلا یا و در اتصال فصله

اتصال کرسی بمنزلهٔ اقطع و تحت بجوار آن عبارت اتصالی که هم و نشستن بستن این نکته که یکی رو هم ایستاده تا خ مرتبه تمام

بود و دیگر بر آنچنان مقام خ دیگر که نصف بالای حرف دوم بهم بجنس از آن است و اگر اتصال دیگر مراد باشد مثلثی بهم آنچنان مراد

بجز و اتصال بکنند و بکل اتصال را بهم بر سر سازند و چنان بر نرفع هر یک بهم صورت بهم که اتصال کوتاه بر بالا و یکی اتصال

اصلی بشکل ثلث در اتصال موقوم نقطه بعد ربع از اول قلم پس بر مرقوم و اندکه و اتصال حرف بر دو قوائم بالای اتصال

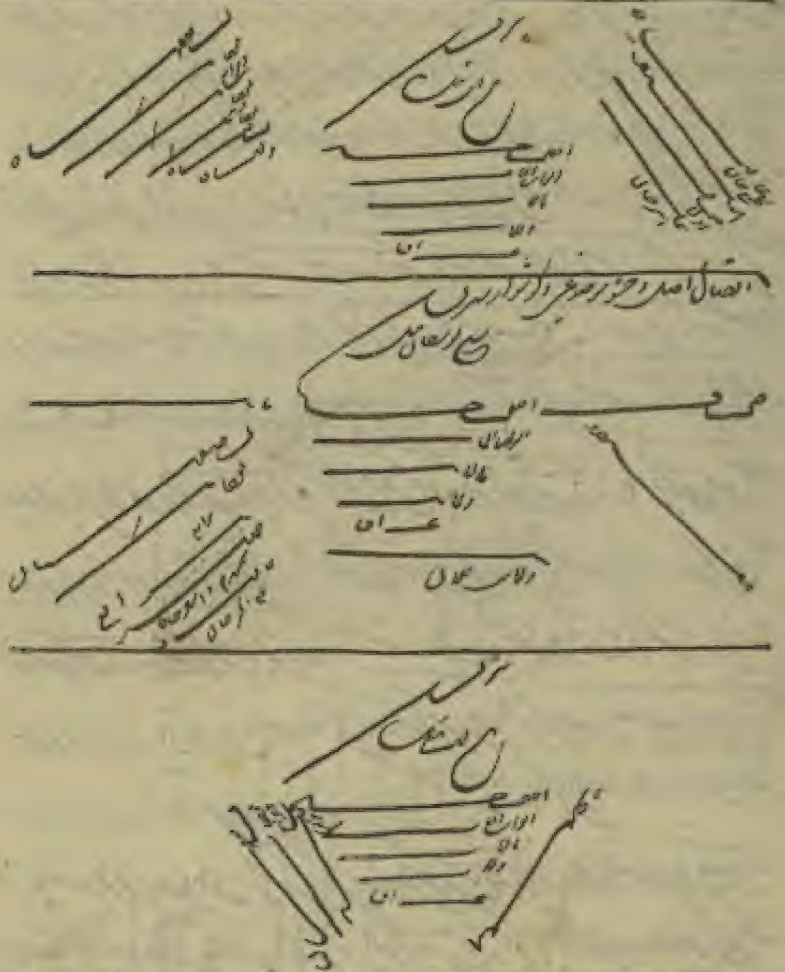

در اواب بین و کرسی و حشو و فرا بدانکه هر یک از مراتب بین و کرسی و حشو چنانکه در اصل

در بعضی نسخه‌ها مشوقه — در جایزه بدانکه علامی محقق مقابله را جایزه نوشته زیرا دلالت

بر امر در نظر میکند و علامت مفعول بر کتاب میشنود و بر اطراف چهار و هفت از کنار تا کنار مقابله

احتساب افتاده عدد نه را در وسط سه نه نهاده و بعد از اطراف نیز در صحن آن سه صف بر سه نه صحن فوق

آن گذارده به نحو صورت صد و در هفت روز بنای نوشته مانیت بلکه قرار یافته

در نقاره بعضی شما الکتوب او دلاق و این بسیار مستعمل است اوقات او را اگر بورق از بیاض نهند عوض

نقطه که قبل از این بیان افتاده جانقه کلمه خان کیلابه در اینجا نیز گفته است منه — نحو کرتن نه بر او دلاق

مکتب افتاده پس بر ما بیاض — زانکه مانند کرتن قدر از دست — قول وی دلک کار پس کرتن

نیست تخمین آن بر اسما — و طریقه در آن آنکه میزان نهاده شد بر قم هندسه در سر نقوط مجموع افقط در ما بسر کرده

در انتهای وجه اول فوق نطاق چپ فوق نه مرسوم اول نوشته و از نقوط تم تا آخر بیشمار به همان کار قسم کنند

مثلا در نقوط ۲ و در ۳ و همچنان تا آخر — در قسم میزان به لفظ اینها و مجموع ما جنه جامعه دانسته یعنی

که به الاتر اک نوعی مقدار با غیر اینها و الا بعنایه نه دارد اگر دلالت بر میزان نموده که فقط نوشته همانجه

در جائیکه میزان بردارند این نحو نوشته میشد که در تخت تر از ده است موزنا او دفعه و چهار ادبیار راه

مرسوم نمه بر مشتمل بر نقطه فقط و بیکر جنس فقط بالا فوق آن دو دفعه در تخت نه فوق که جای بیان

اشکال فصلت نوشته و اگر در میزان موزنا مهوزا غلیظ دو بر دو نحو که نعم غلط است که مقدار آن آنقدر است

که در پهلوی آن از طرف چپ مرسوم بکه مقدار به نحو صورت سه مقدار صحیح را جدی تخت آن مرقوم دارد

والسلام

این عمل را سهو الفقه میشنند — در راده ۲ تخمینه اگر میزان در تبر اجزا نحوی که جزئی از آن موضوع شد

و اجزا ادب است باونک اگر بسیار است اقل میزان و اجزا آن را بر سر ترازو نهاده چیزی نوشته چیزی بر آن فوق

نهاده بر سر ترازو نهند باز اگر تخت اجزا در تم سر نوشته و اگر نه تک تم در آن فوق آن نوشته اقتصار نمایند

این میزان نقطه را در چیزی نوشته بر ارتفاع آنچه بر موضع نصب باشد باز آورده در تخت آن چیزی نهند میزان نگاه دارند

مرقوم دارند و اینهم ۳ راده ۲ تخمینه اگر نه بعض اجزا حوی که در اصل نوشته بود از مقام اصلی خود نوشته باز

آورده و در عصار سب نهند بدان نحو که ۲ باشد بنگاه ال فوق و اجزا نهاده اند و آن را بسنگه از اینجا خبر که

میزان را بقبر را بگیر بر سکو دارند و اینصورت عمل اینها این است و در اینجا نوشته شده است

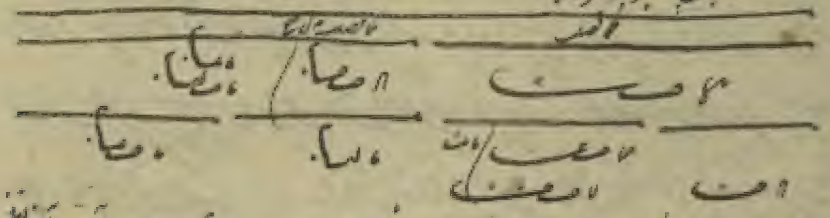

در آداب قرار اجزا و اوضاع بسیار ضروری است — در ترتیب اطلاعیه و آداب آن نافع

این بحث بیان شاخ و کلاه — بدانکه در نسبه ادا بعد بچند بن قسمه معین کنند به بعض از آنها در سطح

کنند و در اصطلاح تجریبان بجریبان میشنوند چنانکه گفته اند سی اصطلاح جنس این دان — اینکه گفته پرسند دان و اگر از کجا

طلب دارند صاحب جنس کاین عمل از دین جریب توان — طرز دیگر خط بجریبان و آن نصب آن خطا

نماد آن آداب الاقتصاد و رفع و خفاء و آداب بدانکه آداب آن دو قسم است یکی بجریبان بالفعل شخص میشود به تسم

آداب آن قسمت که بجریبان بالقوه تشخص میشود چنانکه گفته اند سو جم الس اطلاعیه پس از این دو بیان را بگفتن

کاندر آن باب است چه سخن نشد از ابواب چین فهم انور کهن همه فصل بدو جز تخصیص همچو ابواب ما و تحویل من ابواب
ما فصل در خلج و نهم را پس و مرجعه فهرست وضع این فهم چنان است چو بدو از نه سر آینده و تحریر سنه شرح کیفیت
نه ابواب بدو فریضه نوبهات است در هر سنه و در شرح آن یک اره آنچه نشانه نکوره ملاحظه مرقوم بنظر نوعه و حاصل ابواب اول
را که فریضه ابواب الی و بیست و الحاصل بر هم لکه مه تی را بخوط سیاق در حشو آن مرقوم نه اینکه این دو نه تحریر له بلکه فریضه
ابواب اول بنم پس ابواب الی و بیست نشانه تی کنیه بشعب انکه مرقوم دانند و در شعب هر یک بین کشور بنم که بدو از
انام التعبیر شرح تعبیه فریضه آن بنم نعوه چون شعب و فرائن مرقوم شعب لا تنبع ابواب الی بدو سنه نه انه ابواب الوجهات
محصولات و سایر جهات نه چون سه نه تعبیر نبه انه اوقاتیه تی کنیه ما الوجهات کنیه محصولات را بخوط سیاق
در حشو آینده تا این ابواب بدو از یکه نه تنده فریضه سایر جهات بنم و بدو از نسم نه ما الجهات در یکه مرقوم دارند نه ما فریضه
محصولات بنم بدو از انام آن نه محصولات را بجای آن مرقوم دارند و الجهات شعب نه و نه ابواب الیات
و الیات بدو از نرم و الیات بنه و بشعب جزو آن است و اجزاء و محصولات مناص منافع انعام و انعامات و اطلاق کنیه مناص
است و ملک بدو از دران بنم و محصول آن را بدو از قص انکه و عین ضیعه یا نماینده و سایر جهات عبارت از فهرست آن
مملکت مصدر وجوه دارد و بخشی و بیشکش و بزانیه و غیرانیها بنم پس از انچه و انکه شعب انکه شعب و سوی بدو انکه از نسب
ابواب اول بنم و انظر بنوه در حشو و الا تنبی باشد نه در حشو مملکت بکنیه ما الوجهات و بدو از آن و الیات و الیات
انکنیه و انظر بنوه در هر یک از نه کوالات انکه هر نه تی را در بدن مرقوم دارند بدو در قص و یکه بانفصال بکنیه ما فصل بکنیه
در انکی جزو بکی نه دارد و دو یکی بدو بر داشته لا تنبع ابواب الی و بیست بدو انکه هر چه از نه و جنس و در فصل هر یکی فصل
احدی بر سانه بکنیه ابواب شعب و علاوه نشانه انکه تی کنیه بشعب ان صاحبان و سایر جهات شعب بنم و اجزاء

صاحبان

صاحبان بدو بشعب فرق و اعظم بنم و اجزاء و سایر جهات شعب جمع و الیات و انواع و الیات بکنیه محصولات و الیات و سایر محصولات
و اجناد محصولات ما الیات بنده و الیات انواع و فرق بشعب و اجناد و سایر محصولات انام بدو از آن بنم بدو از قص بنم این است و بکار
میشود و فریضه نوبهات نه چون شخص بدو از بسیط بنم و بدو از بسیط نه تی کنیه بشعب انکه مرقوم دارند و در شعب هر یک بین کشور بنم که بدو از
علیها از بس بر بسیط و در تک تی کنیه بشعب انکه مرقوم دارند و در شعب بدو از بین کشور بنم که بدو از بر بسیط

قسم ابواب دو بدو از سنه و الیات و محصولات و محصولات نه ما الوجهات نه چون قسم ابواب دو بدو از سنه و الیات و محصولات نه ما الوجهات نه

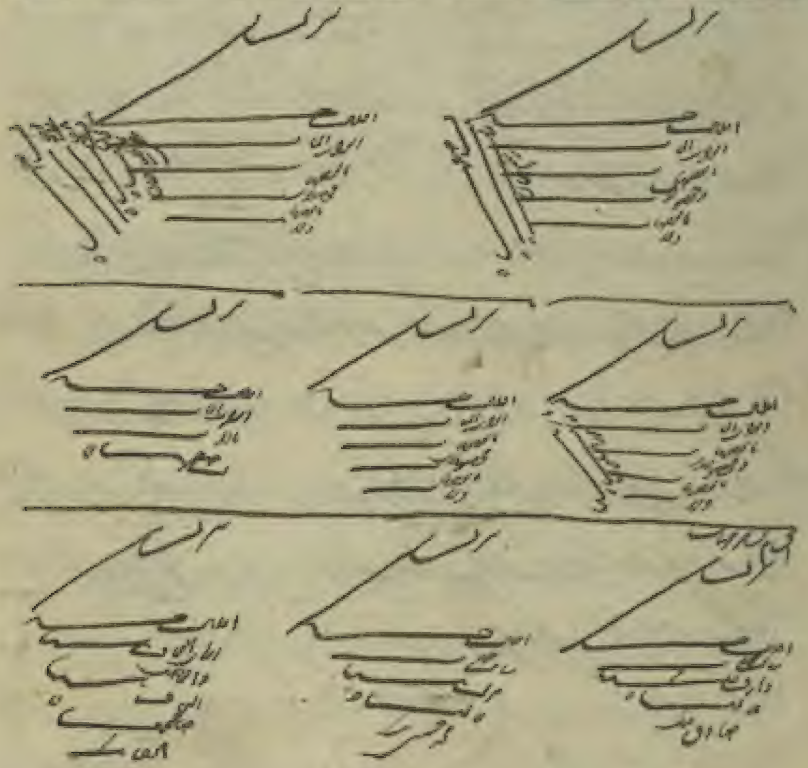

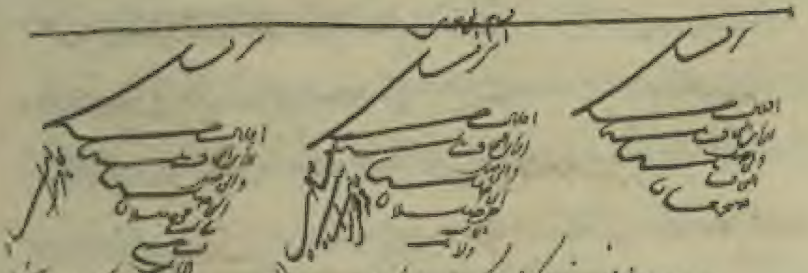

در اداب معرفه نسخه بنویسد که نام کلمه باشد و نیز پسندیده است که در اصطلاح این فن شریف نسخه را مشتمل بر چند معرفه گردانند
معرفه مرکب و امثال آن و در تعریف معرفه نیز است اگرچه بعضی از ارباب این فن تعریف نسخه را مشتمل بر چند معرفه گردانند
در بعضی جاها و اجتناب آن نکرده اند و بعضی معرفه را بعضی جاها و دعوه یعنی مرکب قرابادین و بسیط نسبیم است و جمع آن معرفه
معرفه و حروف یکسان از معرفه سیم بر دو دعوه دیگر و دعوه سیم بر دو بیت مشتمل و مکرر و بلکه هر یک از آن بیت را اداره
دعوه نامند و اگر خلاصه آن نسخه مشتمل بر چند بیت نوشته شده است به دعوه نویسند چنانکه اگر معرفه مرکب
مشتمل بر چند بیت است هر بیت را دعوه نویسند و اگر در معرفه اول ۱۲ نام نسخه نوشته معرفه نامند و ما بعد
و همچنین نامعرفه نامند بر بستر معرفه اول عمل را انجام نماید و در اصطلاح بقیه معارف این بعضی
نوشته و تحریر نسخه بخصوص بر بستر عمل و عمل را انجام نماید و در اصطلاح بقیه معارف این بعضی
عمل و عمل نوشته که مجوز دادن این بعضی نیست معارف این است در نسخ علاوه بر نسخه که معرفه اول نوشته
است خلاصه در نسخه مرکبه معرفه الیه قرص که این عمل را دهد بنویسند ابو الحسن فلان شخص منسوب نوشته است

در اداب ستر آلت و آن مرکب است از ستر و آلت یعنی بعضی نصب در معرفه ستر نوشته است و در این
ستر بر دو قسم است یکی ستر آلت و آن بیاض است از جلد و غیر آن یا از ادهم سیاه ستر و بر قدر آلت پس آلت ستر نوشته و الا اطلاق

ابو الحسن

و اگر آلت عمل بر دو یا سه و چهار ستر باشد در نسخ هندسه آلت را تسطیر کنند و ضبع هر یک را نیز ذکر
و خود را بکار برده نوشته و تعریف و نسبات را مفصلا بر انهای معتبر بیاض ضبط و مقتضای آن را نوشته
بر آلت اضافه نمایند و جمیع ستر بر دو طایفه اند اول معارف است چهل و نهم صنعت است اشتقاق اقتران اتفاق
اجزاء استعمال اسقاط استیلاء اتحاد اختلاف انتقاش ایقاد انتظام انقطاع انکسار بیشکش بهرانکوبی تحقیق تکلف
تضعیف تسلیم تعریف تقدیم تغیر تفرقه تراکب تحویل تبدیل جبر جمع خلاصه خاتم ذکر سیور سان سیور رخال حروف
طبقه عمل عروه عوض فصل کلمه مسیح مساعده معرفه مجلب مقدمه مقاس و طبقه و بعض از انها بستر مختص است
از قبیل بزرجمهر تحویل تعریف دعوه و مقاس و دو طبقه و از این چهل و نهم صنعت است صنعت کوبه بازی
تضعیف تشقاق و اجتماع و استعمال و اتحاد و اتکسار و انقطاع و استیلاء و جمع و بعض از آن نه صنعت مهر انند
بضاعه تبدیل جناکچه لعبه خان لیکلدیغه چهل آورده ۴۰ صنعت بر جمعه و جمعه و جمع کلمه نوشته استاد فضل جمع
اجتماع اول پس استعمال کلمه اتحاد ایه سیم چارم پنجم اشتقاق و انکسار و انقطاع و انکسار استیلاء صنعت جمع
و هر یک از این شش صنعت یا نه صنعت دیگر جمع شده جناکه معرکه النها در شط اتی گذشته مثلا در جمع یکی از این
صنعت با هم قاعده اجتماع و تبدیل فراهم شده که خرج شده بیاض کتابت نامند و فحص آن و حاصل آن باشد
در حقوه و ابو یکم و کسی در جمع آن بیاض او و مراعم از انکه خرج را هم بحقوه آورند یا نیاورند
و از انچه ذکر شد معلوم شد که در معرفه دخل را بیاض و خرج را حقوه کتابت نامند و در مبلغ
عکس نیز بعضی دخل را حقوه و خرج را بیاض نویسند و صورت امهات مسطور را از این ها معلوم

در اعمال بعد از عمل الك هرگاه میزان عمل الك و جمع موزه باشد اگر مساوی باشد صحیح بمعلوم
شده و اگر زیاده از جمع موزه القاضی و در تحت عمل الك او در خود اگر کمتر است الباقی و اگر در جزوی کمتر و در جزو دیگر
زیاده باشد الباقیه بما فیه الزیاده مرتسم سازند پس حساب را بانجام رسانند و این قطعه را چنانچه و یک قاعده تمام
باب در اعمال تحت الباقی هرگاه بعد از رقم میزان الباقی با خنثی و میلان علاوه بر این باشد جزوی دیگر اینها جمع
چنانچه با تقوی میزان عوض این باشد جزوی برآرد در صورت باقی الاضافه نوشته و میلان لا جمع نمود
جملتان مرقوم دارند و باز اگر علاوه باشد برآرد و جمع و میلان را یکی و باز اگر این صلب روی جمع برآرد
نوشته جمع و میلان را بضعف نویسند و باز اگر رقمی ده برآید نوشته جمع و میلان را بحسب نویسند و باز اگر روی دهم
میزان برآید اجزای هم تا بعد و لقدر آن و حساب اشد در تحت دفعات عدید مرقوم دارند و جمیع میزان را
چنانچه گفته شد در تحت بحسب رابعه و در رقم قانون این بود بعد از میلان بحسب جزوی علاوه میشود اگر
در تحت عمل الك مرقوم میشد کسره و میلان را در تحت عمل الك و در این و در این انحصار اگر ضابط باشد
و میزان برآید را با برابر علاوه میشود چون دیگر که مشکل است منظر این را حساب احسن چنانچه در صورت باقی
و معوی بر میلان عوض باقی جزوی میدهد اگر مساوی باشد میزان خرج مرتب نوشته و میزان را در عنوان نوشته
مقرر را بنحو تمام بیاورند و اعداد الاحرف جمع نوشته و اگر میلان آن کمتر از میلان باشد حرف باقی
قرار آن نویسند و اگر بیشتر است حرف زیاده و اگر در جزوی بقیه و در جزوی زیاده باشد حرف باقی
بما فیه الزیاده نویسند و عمل در تحت حرف زیاده مثل عمل تحت القاضی است چنانچه عمل تحت حرف باقی هم
از زیاده مثل عمل تحت الباقی بما فیه الزیاده است الا بعد از حرف باقی اگر دیوان بتقوی علاوه جزوی میدهد جزوی دیگر
کمتر است الاضافه و جملتان می نویسند تا آخر و اگر مقوی بر بعض میدهد و مساوی است با سنوات سابق جمع آورد

ابتدا و الا و بلو جمع و باز در صفه آن باز جمع باقی با دفعه زیاده با دفعه باقی بما فیه الزیاده می نویسند و در صورت دفعه زیاده
و دفعه باقی بما فیه الزیاده پیشتر نوشته است در القاضی و الثالث بما فیه الزیاده گفته می آید و الا بعد از دفعه باقی اگر دیوان
بتقوی پیشتر سابق الاضافه و جملتان گویند و اگر تقوی دیوان میدهد با مساوی است جمع مرتب الا باقی
جمع و میزان باشد باقی ده بیت بالا و باب باقی بما فیه الزیاده و بعد از باب زیاده ده و باب باقی
بما فیه الزیاده پیشتر نوشته است بعد از القاضی و الباقی بما فیه الزیاده می آید و بعد از باب باقی اگر دیوان
مساوی باشد جمع مرتب و الا جمع نموده باشد پس واضح و بعضی دیگر در موزه ثالثه و رابعه باقی که
محاسبه تمام نمود و بعد از باب باقی الاضافه و جملتان اگر نوشته عیبی نیست و لکن بهتر است که در موزه
با نسخ صحیح محاسبه شود در اعمال تحت القاضی هرگاه مقوی بر میلان علاوه بر آنچه طلب کار است
به خلاف است بعضی پیشتر بلکه در الباقی گفته شد در الاضافه و جملتان گویند تا آخر و بعضی برآورد
القاضی و جمع و میزان گویند و بعد از آن دیگر اگر علاوه گفته در تحت جداگانه نوشتن غلط
است بلکه در تحت برآید آنچه بایست بر دفعات عدید مرقوم دارند و الا اگر دیوان عوض القاضی چیزی
بتقوی بدهد آنچه اگر آن متراکم و متعارف است و مستوفیان عظام و محاسبان قدیم در قطعات و
اوراق در قواعد سیاق مشهور و معروف آفاق میباشد معمول میدارند و بدیهی است
آنچه عوض نوشته اگر آنچه داده مساوی فاضل است عمل تمام است و دیگر حاجت نوشتن
نیست و اگر مساوی نیست اگر دیوان زیاده از آنچه فاضل است تقوی بدهد از عوض فاضل قسم سازند
و عمل بعد از این مثل عمل باقی است اگر دیوان در جزوی زیاده و در جزوی دیگر از آن فاضل عوض میدهد
بعد از تقوی عوض تتمه و زیاده مرقوم نمایند و عمل در آن مثل عمل باقی زیاده است و الا باقی

بعد از نه تمه دفعه تمه و زبانه حکم جنس بلا مرعی میشود و عمل کرده و فی نه مثلا اگر در و نیز همین
موزه یعنی نمکه حرف خرج مذکر است حرف خرج نداشته نشده و بعد از آن مقتضی مقام نه تمه آنرا پس
از آن نه تمه اگر خرج مورب نمایم یا نه دفعه خرج نداشته و اگر در سابق با نیز خرج مورب شده
بنج نه تمه علی تمام منعقد یا نه معقوده و دیگر بر وفق مقتضی حرف خرج یا قصد یا تمام نمایند و دفعات
دیگر ما در جنس تمام جایز است و اگر آنچه و بیان عوض بنفضیه میه هر کمتر است بعد از نه دفعه
مذکر زبانه بی آید و در اینجا حکم تمام است منتظر بی و بیان بجوز بی جزئی عوض نمیشود در معقوده
دیگر ابدا بجز یا نمیشود این زبانه را در حرف ذالک بخرج آورده بعد منعقد میشود به الباقی با الف فی
الفرنجه با الف ضمنی میآید بعلی تمام نه دفعه بشرط آنکه هر یک از نه آت الاضافه و بجوز بی نمایند
و بکون و تضعیف و بکب و عوض از زبانه و تمه و زبانه و تمه زبانه مورب و در کتابت نمایند و الا
الباقی و الف ضمنی بدان مورب و نشته منعقد و میزان تحت الباقی و الف ضمنی در کتابت منعقد
چنانکه در حرف با نه و حرف زبانه و همچنین آت در رفعه و با نیز با زبانه و بجمعی است و در نه
تمه و در حکم این نه آت بدان در کتابت مرقوم منعقد نمیشود الا اگر الاضافه با نکره یعنی علاوه
بعد از آن نه مرقوم منعقد یا این منعقد نمیشود نکره در کتابت نمایند و الا در مدات
دیگر مثل حرف دفعه و بیت خرج را بدان ضمنی هر چه مناسب بنی دانسته و اگر نه در کتابت منعقد

در عمل بعد الباقی با نه الزبانه بدان که اگر دیدان نمعقد جزئی علاوه دیگر بر دستور
سابق الاضافه و بجوز بی آنرا نمایند و اگر زبانه ابدال بعوض با نه خواهد مورب داده در بعضی صورت

اگر نه زبانه و جنس با نه نسبت با نه از و عمل مجوز است لانکه معقود بلا بازده در کتابت

کتابت نمیشود در نخستان نه دفعه و جنس مرقوم داشته و قدری از جنس خرج قمت ان معادل مبلغ
زبانه بی در حوصله گذاشته و قمت انرا بیازر آورده نام جنس بلا در حوصله جنس و بعد از فصل
مقدار معقوده با نه را بیازر آورده و این در صورت است و قمت قدری از جنس معادل
مبلغ زبانه بی داده نه خرج و نیست بگو نام مقدار جنس بلا در حوصله معقوده نمعقوده قمت آن بلا
بیازر آورده و بعد از اتمام عمل معقوده اگر زبانه مساوی با نه منعقد بخرج مورب نام نمایند دالا
بحرف خرج عوض زبانه حسوب داشته و اگر علاوه بر آن جزئی بر خرج بیان برده در نخست
حرف خرج نه دفعه گویند یا عوض زبانه حسوب یا از بابتی منظور دارد و بعد از خرج بفویضه آن
حرف با نه با حرف زبانه بی بعاطفه بدستور سابق عمل را اتمام نمایند

لانکه در نخست بخرج معقوده بلکه بلا بگفتن عمل را در نخست حرف خرج نمعقوده بفویضه آن
بر دانند و اگر جنس زبانه دانه با نه بی جنس مجوز نسبت در نخست حرف خرج مورب با در نخست حرف خرج عمل را اتمام
نمایند بدستور گذشته با علاوه احیانا نمعقوده یا نکره نشده مثل اینکه بعد از حرف زبانه عوض نه آورده بعد از نه
یا نه دفعه جنس گویند زبانه حرف جنس نمیشود گذشت و همچنین در سایر جاها و در اضافه و جمع و نفی
ان ابن شرط نیست بلکه اگر در نخست حرف با نه الاضافه گویند در نخست دفعه با نه بی منوان گفتن همچنین در نخست
با نیست با نه و این عمل را اگر گویند و اجمعی با مرکب با نه ظاهر نشود در جزو دادن با نه و فصل علی اگر
با نه معنوی را خواهند جزو دانسته که بحساب منعقد عمل این با نه نفعه معنوی نسبت با انکه بعضی

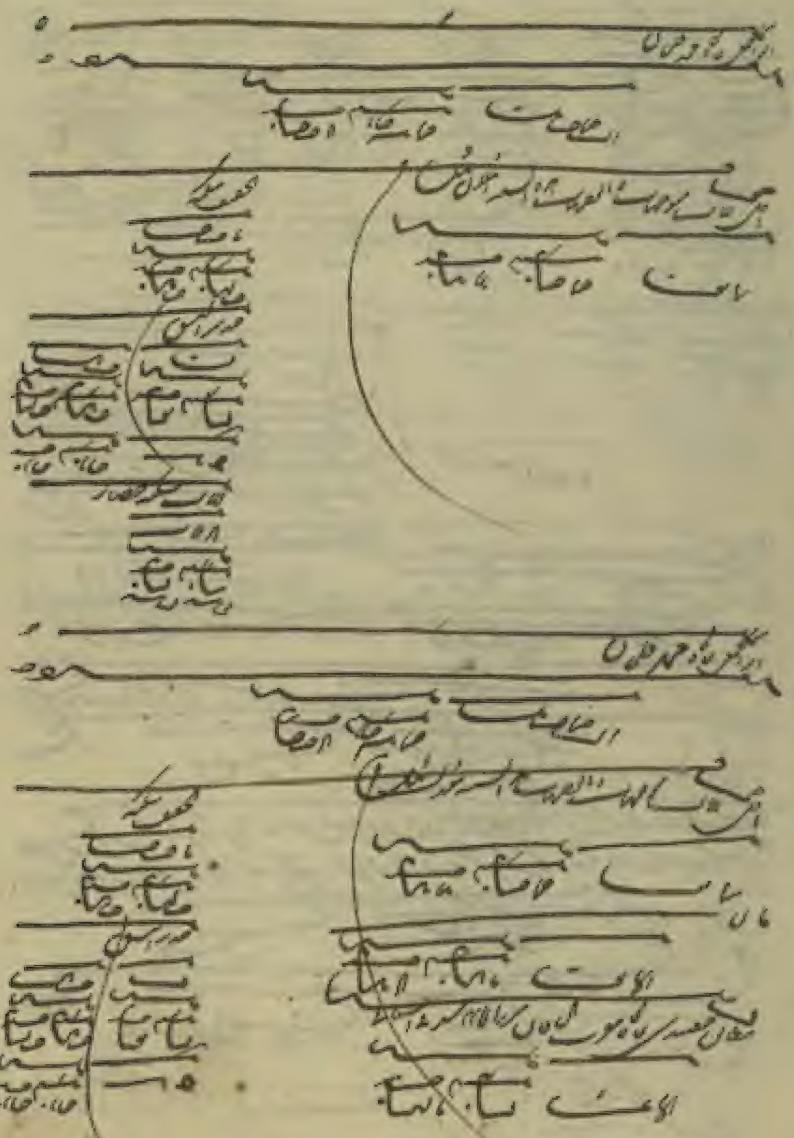

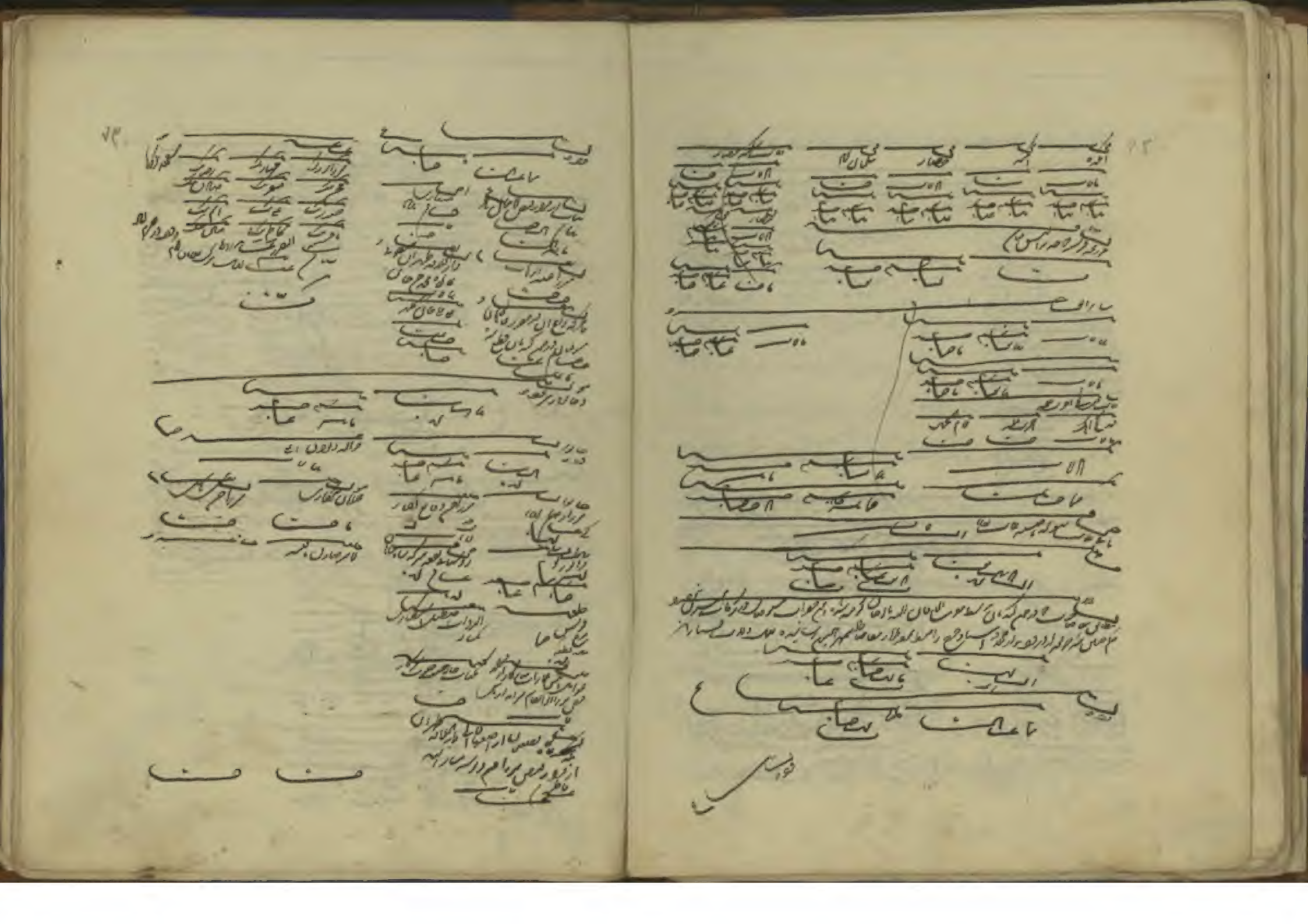

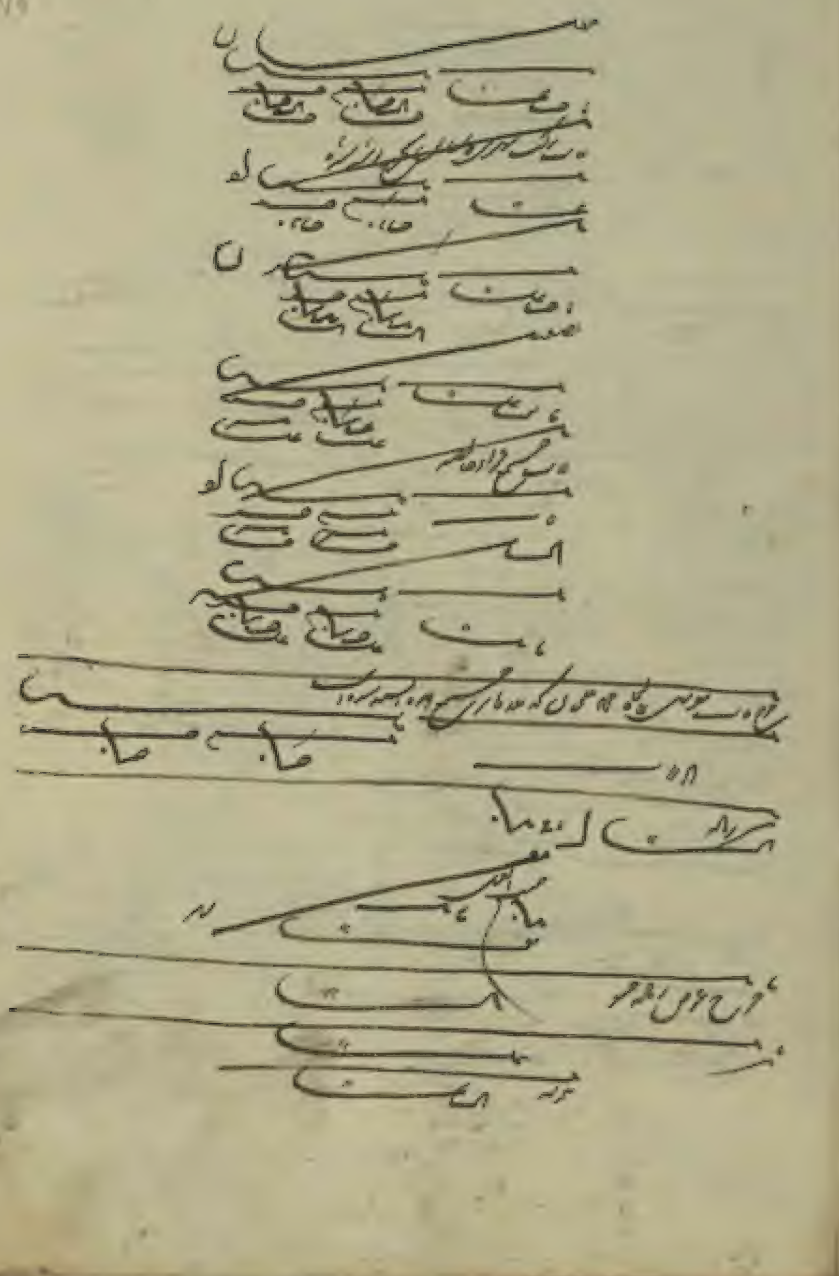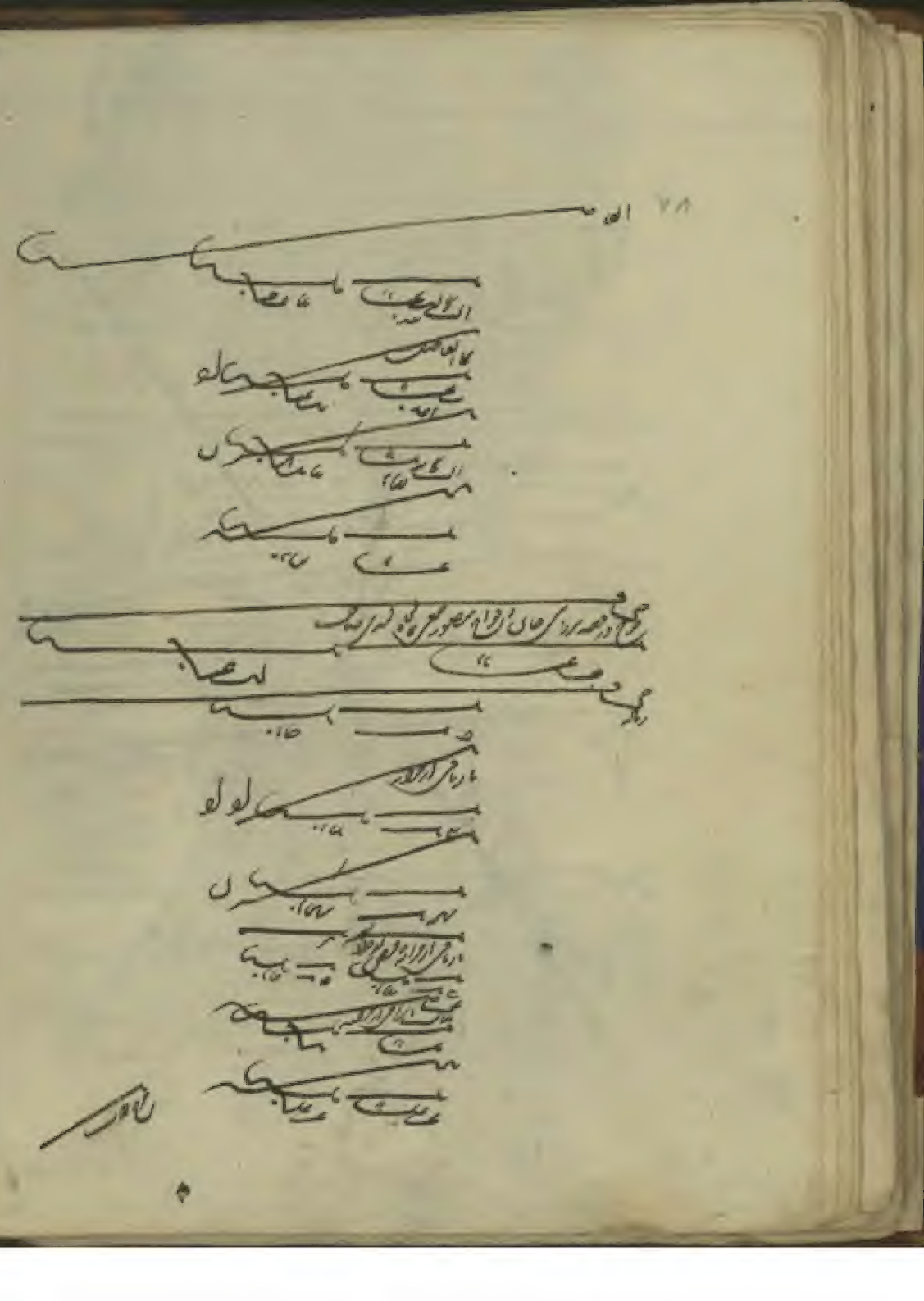

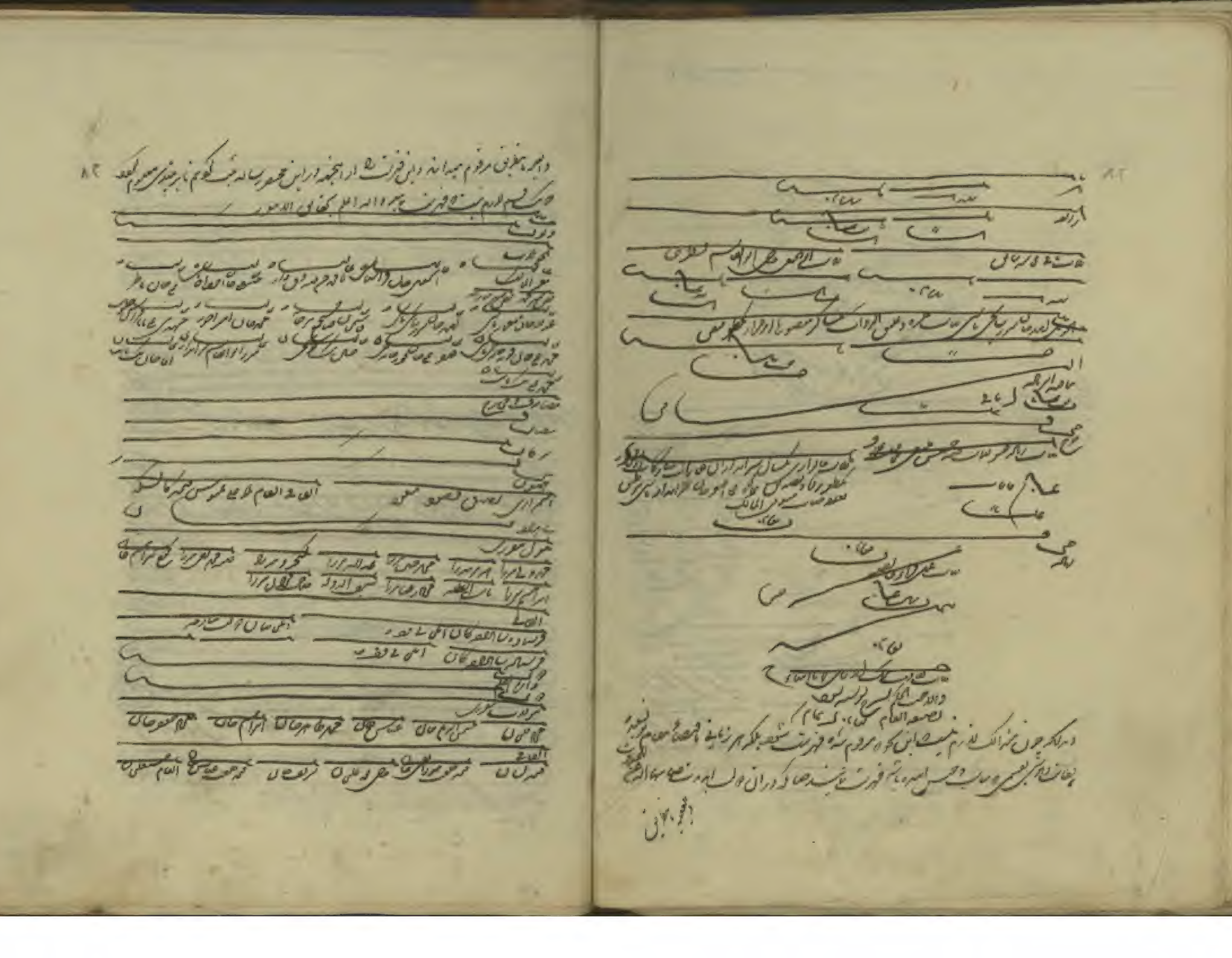

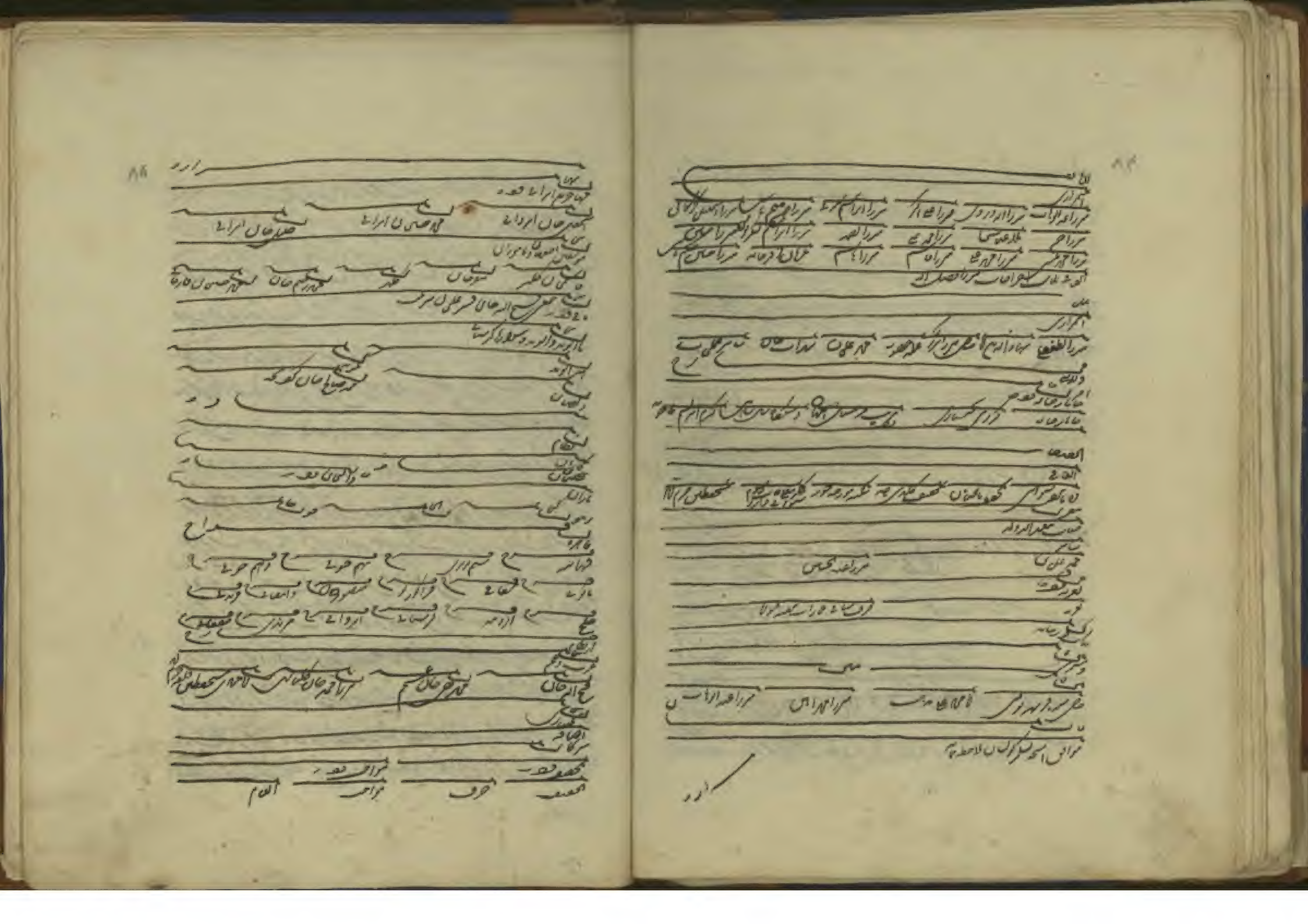

در ادای آن قدر توجه و توسعه مبذول میدارد که در آن نسخه غایبه قصور ظاهر نگردد
ب ـ که اثر آن در نسخه ثبت شده و مشترکان هر یک جداگانه از آن نوشته را در پای کار خود
مزین نمایند، بلکه تعهد نماید از بعد هم و آن بقدر وظیفه است
توجه به آنکه هر نوشته از اصناف جنس و اقسام ملک که در نسخه یا برات آن نوشته شده
نقصه نباشد بدان است اول از اوصاف و اقسام را مندرجات و توجیهات منقسم به
مدت معلوم یا احداث و دیگری مسمی و وضع هر یک از مقصد و نرخ مقدر بصفحه مرقوم داشته
در نسخ هر صفحه هر چه مرقوم شده در نوشته نیز ثبت شده و نصب یک یک از مرقوم نموده در نسخ
برات را در آن ثبت و وجه بدل از آن مرقوم ساخته حواله کرده شده نوشته و آنکه حواله
شده در حوضچه نوشته، بایکه مقرر داشته حواله بعضی و بعضی الک، بعض شخص جدا جدا
حواله شده نقص نباشد و وضع را نقص بمقصد نکنند بجز یکدیگر در سر برات نوشته مشخص
و الا مقررات مثبت به و مدت است یکی قرار دیگری و واردات و قرار مشروح به و مدات
یا ملک و دیگری و برات و ملک یا و مدت است اقسام مندرجات قوم مقرر نمایند
رسانیدن جمع از ایات و ایصالات آن ثبت مشخص و آنچه در بعضی است مرقوم است
در اینجا نیز مرقوم است لهذا تا مندرجات مثبت به و مدات یکی و اثبات دیگری ایات دیگر
هر یک بقصد است و در اوراق مقدار معلوم شده و تا مقدار مقرر نمایند رسانیدن جمع نکرده باشد
و قصد آن ثبت است مشروح به و مدت است نکرده باشد و آنکه در نسخ اثبات آن و بدل نخست

بخش از

نکرده نوشته مشخص و در نسخ مدات مقرره بعد از ان م ام مشخص و ابراهیم ان جزئی نوشته
مفصلا بیان و شرح تمام مرقوم دانسته و بوجه مشروحه مقرره ان مرقوم دانسته
تا بنکه مقرر نامه از آنکی در دفتر اوراق ثبت نمایند و لامه و لات انچه قرار مواجب و وظیفه
و تیول و غیره و متعلق بملک ثبت ان ثبت مشخص و نوشته و اوراق منقسم بر و مدات
یک قسمات و طرایف فرسنگ و محله و عوامل و نظایر ان ثبت مشخص و دیگری خطابات
و رسم برات و نوشته جات ان ثبت مشخص و در هر یک از نسخ ان و اضافی و نوشته مشخص
بهم این قدر ابه و مدت مقسم سایر نسخه ها اضافی ان قدر دیگری سایر تعلیق نمایند
شده و بر نوشته و نوشته هر طبقی بیان کنند و این قسم فهرست اکنون مطرح نوشته
شده و بر خوانده و نوشته هر طبقی بیان کنند و این قسم فهرست اکنون مطرح نوشته
بعد و این رویه از دفاتر خلوه فرا و معاصر بنی از اسناد و ان و اکثر مشتبه کنند و بعضی از اضافات
اضافه کنند و این فهرست ها بقلم آورده و بنظر حریص با در آن و اکثر مشتبه کنند و اگر بعضی
بنظر این آیه اغماض نمایند و اگر در حاشیه این نوشته خبر فهرست و نوشته در ثبت علی حده
در معلوم کنند و اگر اضافی نوشته دیگر است آن نوشته ها شده و اضافی با زیاد آورده
جنانکه اگر نوشته در عنوان عریضه بنام عریضه راجع کن ثبت نمایند و نوشته ها زیاد
و بهره فهرست از دفتر اوراق و آدرجه و وجه است و نخست مشخص و لازم ثبت و لامه
باین نحو فهرست نمایند بلکه بمقتضی مقام بنحوی که فهم ناقب و بسته مستقیم اقتضا نماید
معول دانسته از این فهرست و سر اصحی از برای جنبه بر مشخص مشتبه و انه اعلم بحقایق الامور

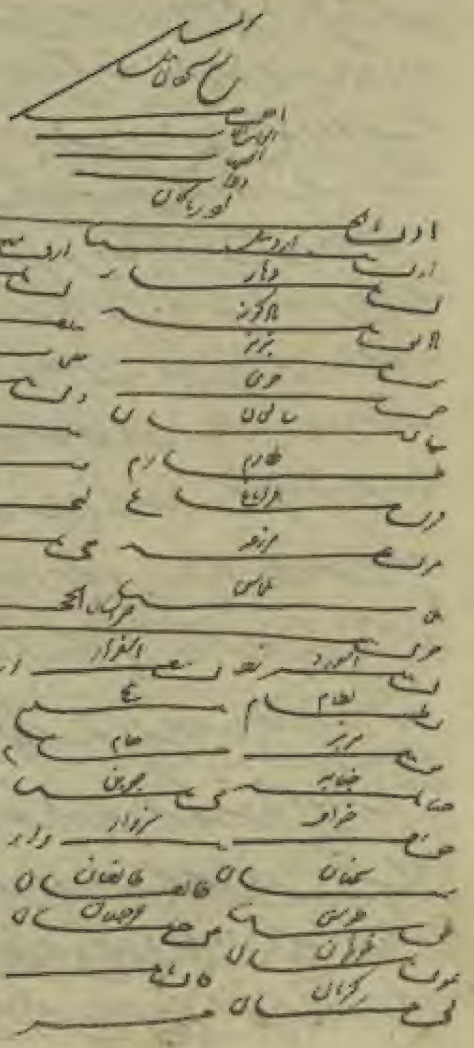

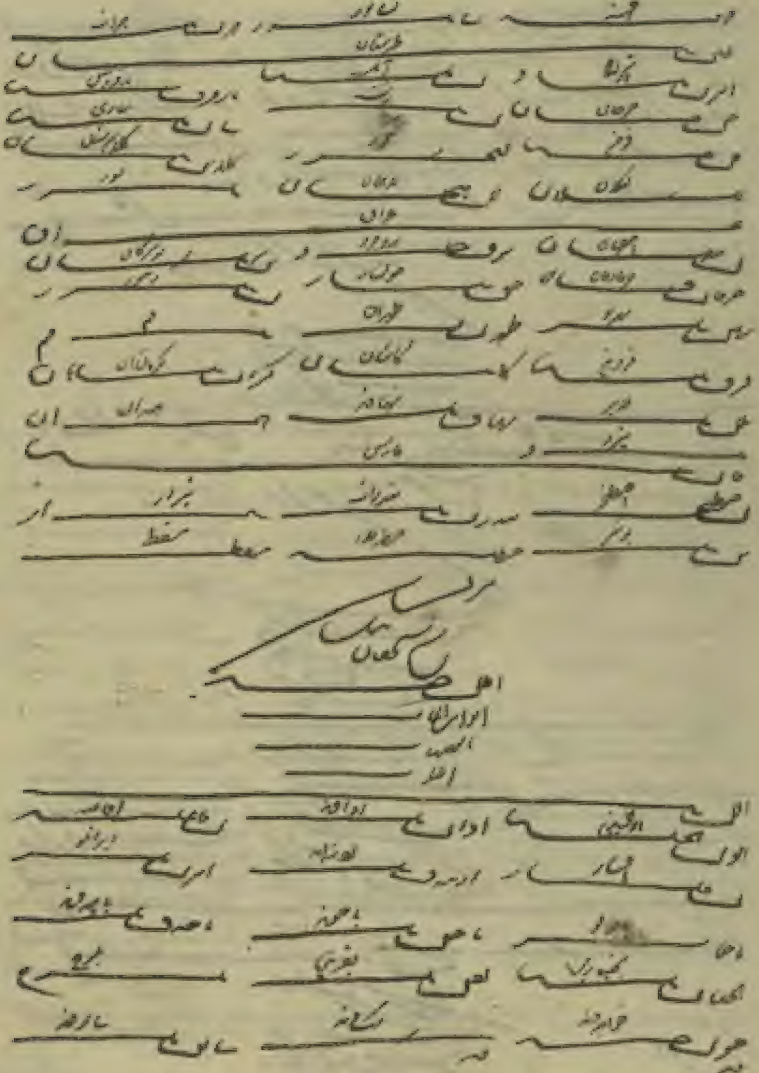

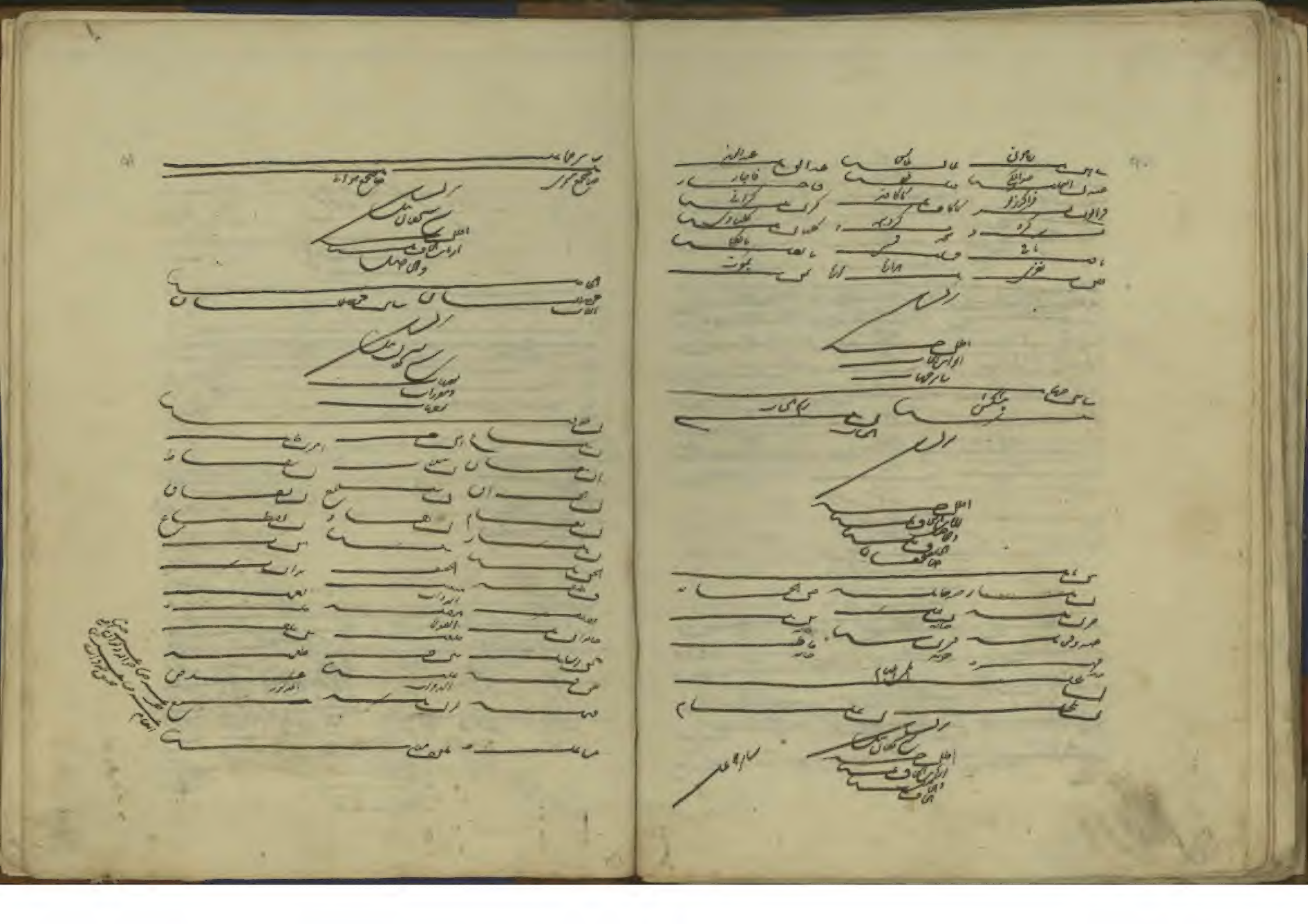

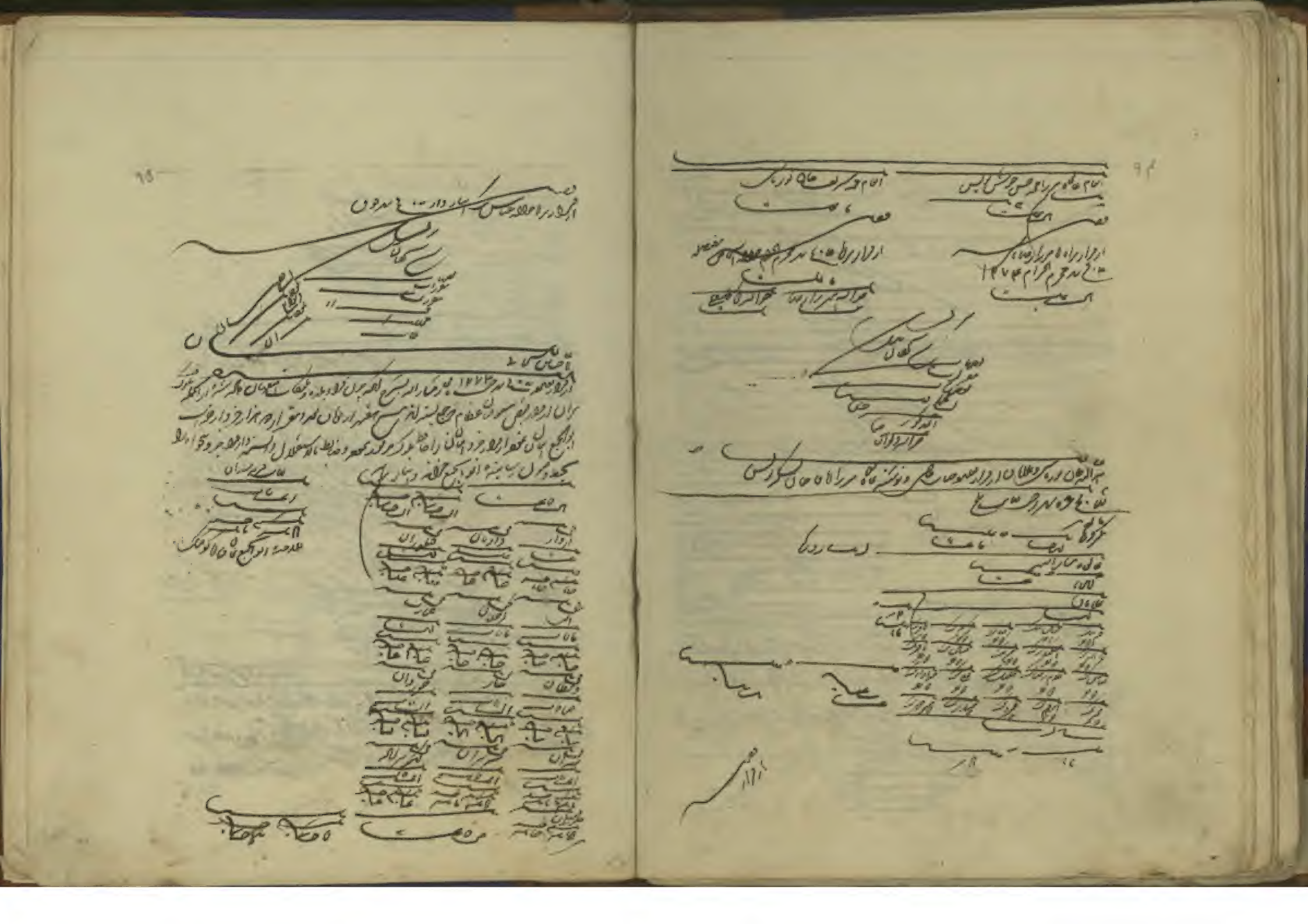

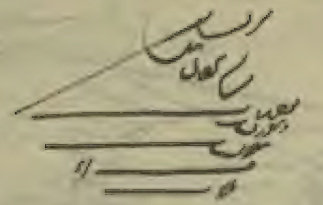

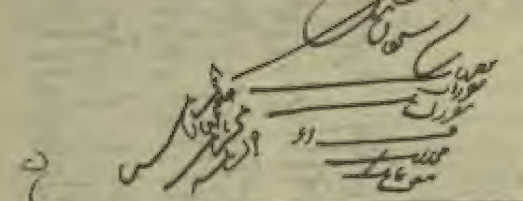

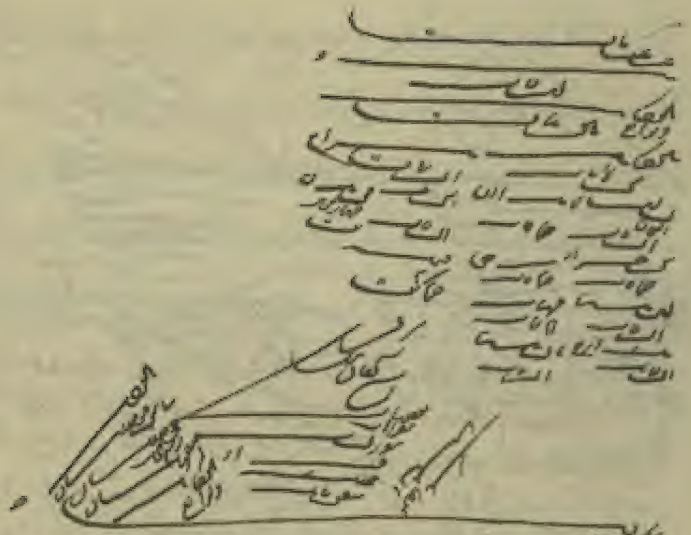

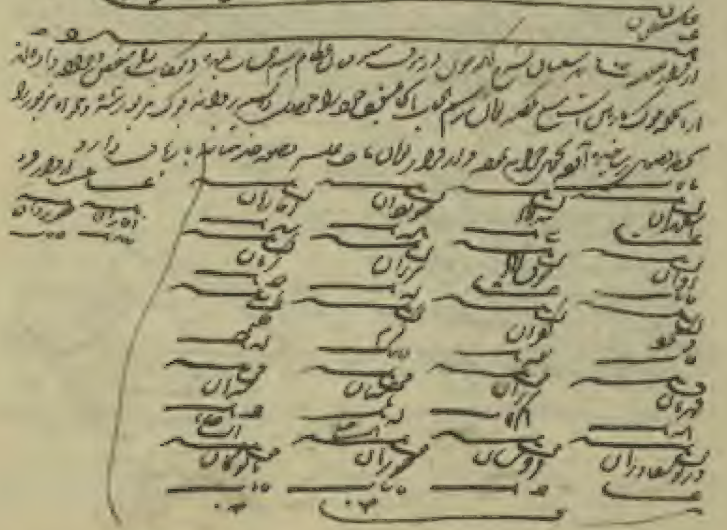

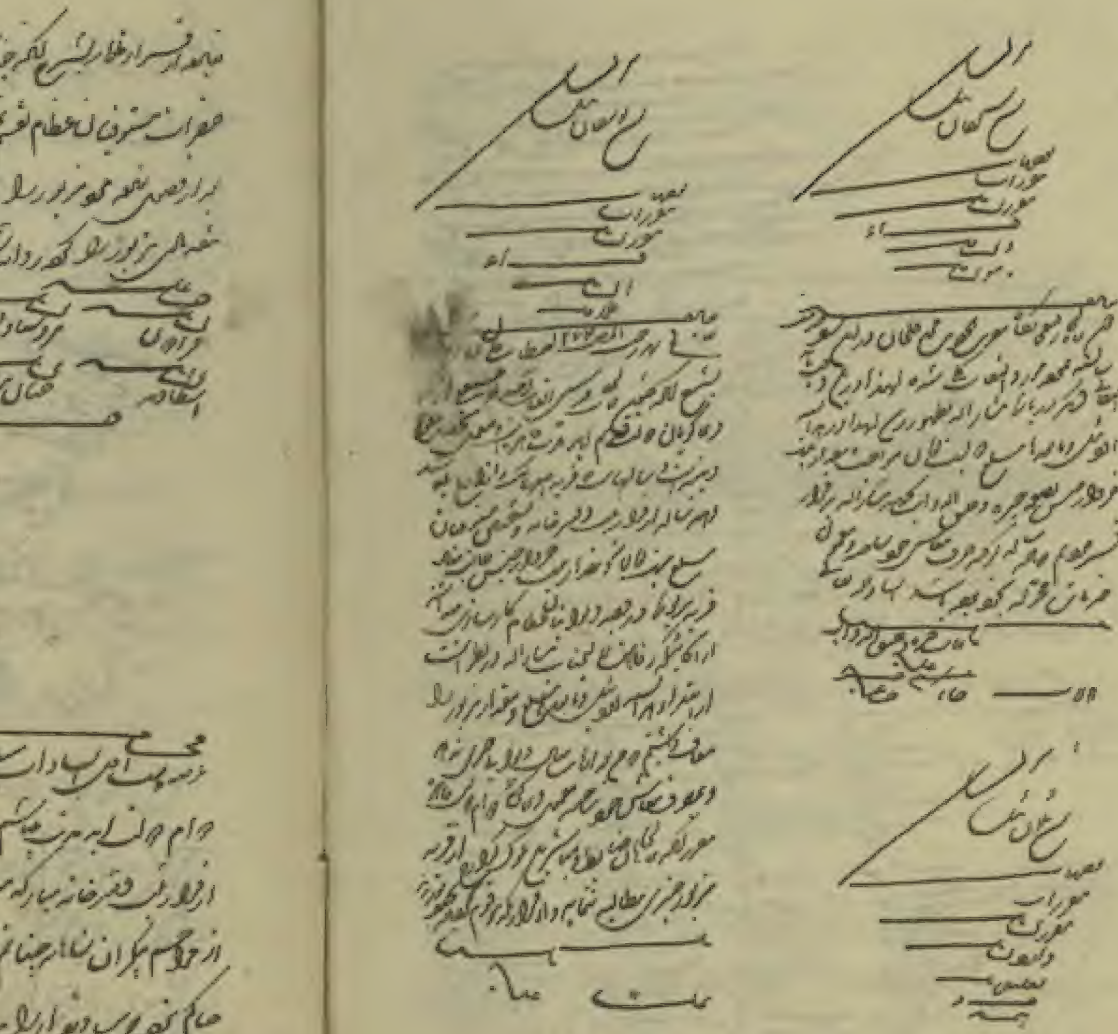

در طرح جریبات و نرخ خطیات و آن متعلق به دفتر است — در طرح

حسابات به آنکه مهندس باید مجتمع طرح مفروض را بداند اول همی کوشید و آنچنان باید که اساس طرح را مفصلا و مشروحا بداند تا بتواند از قبول و فرع بعد از بر فرق چه رجوع نقشه تفریق خرج سالیان رجوع نقشه و نواحی را برقوم نقشه مفصل و مجمل بداند همی و معرف تشریح دفتر و نواحی به تحریر باید

جنب حضور ایشان نوشته و مفروغ جهات آنکه آنها را به تمامها و نواحی در موجوده و مفروض الک نقشه از بر بر تفصیل نظیر ایشان نوشته — جمع و ایشان را بداند نقشه از قبول و نواحی خالص کرد از

او از چه جزوه جنب حضور بعد از مالک آنرا از ترجمه ایشان مشخص نقشه باشد تا انتظام

حقوق جناب بر ۱۱ دهم رجوع کند — کتب به کتب ایشان و مصروف قبض و الا قبض معین را بفهم داده

و بنیه و نواحی جنبان رجوع نمایند — مجمل و مفصل بدون انها بر تنبیه مکتب اصل بر از

اصل بر ایشان از نقشه و سبع بخش رجوع نقشه فقره قطعا، جنب بر ایشان طرح نقشه اگر بخواهیم

و نصوص منظور بر نقشه مصور ایشان داد و نقشه جنب بر ایشان و حکم همه کتب بیاض مکرر کتب و در ایشان

موجوده و نقشه الک بیاض طریقه آنچه جنب است بعد از کتب در نقشه به طلب تحریر جنب نقشه و رجوع

الک در نقشه نقشه تحویل مصور با برقوم جایز را در نقشه تتمه و فاضل سالیانه در نقشه نباید که برقوم و بعد

از تتمه و فرخ خرج و فرنیان دهه ۱۰ یا دفتر نباید بیاض و در ساییر جنب ایشان بعد از انکه موجوده تحریر بر نقشه

قبضه مجموعا در نقشه ایشان منظور نقشه بر ایشان که و نوشته جنب و بعد از ان نقشه الک و فرخ سالیانه منقضی نقشه

و در کی با رسم الخط رسم شده و در کی نمیشود و در چه وقت را باید مزور بدانست و چه وقت نباید
بمه را باید نسبت پس گوییم الف و واو مخفی بتر باین است دال و زال و را و را اگر متصل
و منقطع از ما قبل باشد مخفی بتر باین و اگر متصل باشد با حرکت بیانی رسم الخط و بتر باین است
و با و نون و یا و نون و فا و کاف و چه در وقت اتصال بحروف دیگر چه در وقت انفصال
از حروف دیگر مخفی رسم الخط بیانند ر میم و حا و خا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و غین
و قاف و هم و نون و با و در وقتیکه متصل بحروف دیگر از بعد بعد بتر رسم الخط بتوان است
و الا اگر متصل باشد حق بتر متصل از ابتدا رسم الخط بمخفی و اللام الف حکم الصحیح دارد و الا
لازم است مگر در آخر کلمه بعضی بتر طی متصل باشد حق باشد بغیر خط سباق بر ترکیب و زائده
و در غیر اینصورت اگر متصل بعضی باشد متصل بعد بعضی جایز است رسم الخط نباشد
و دیگر بر اگر بلا فاصله بعضی نقطه رسم الخط باشد و در وسط کلمه باشد در آخر کلمه داخل کند و اگر بعد از
جایز نیست و نوشته شود بهمین بعضی و نهایت ضبط در ترقیم کلمات تشریح دارد و رسم مخفی ترکیب
و مقبول بتر کلمات تا مرقوم دارد و لا در حالتیکه مخفی بمه را باید بتر ثبت صحیح و بر ذات حروف
الکلمه یا توان رسم الخط نمود الکلمه را حرف باشد و اگر بحروف آنرا رسم الخط نباید الکلمه ترک
و بهر ترکیب که مخفی بتر بر ترکیب متصل و تا بتر بتر که خوش ترکیب بتر هر حرف از آن حروف

اعلم ایها

از حکم باید رسم الخط نباشد مخفی و از این استکره تر بود در ترقیم جمیع کلمات مخفی و معلوم شد

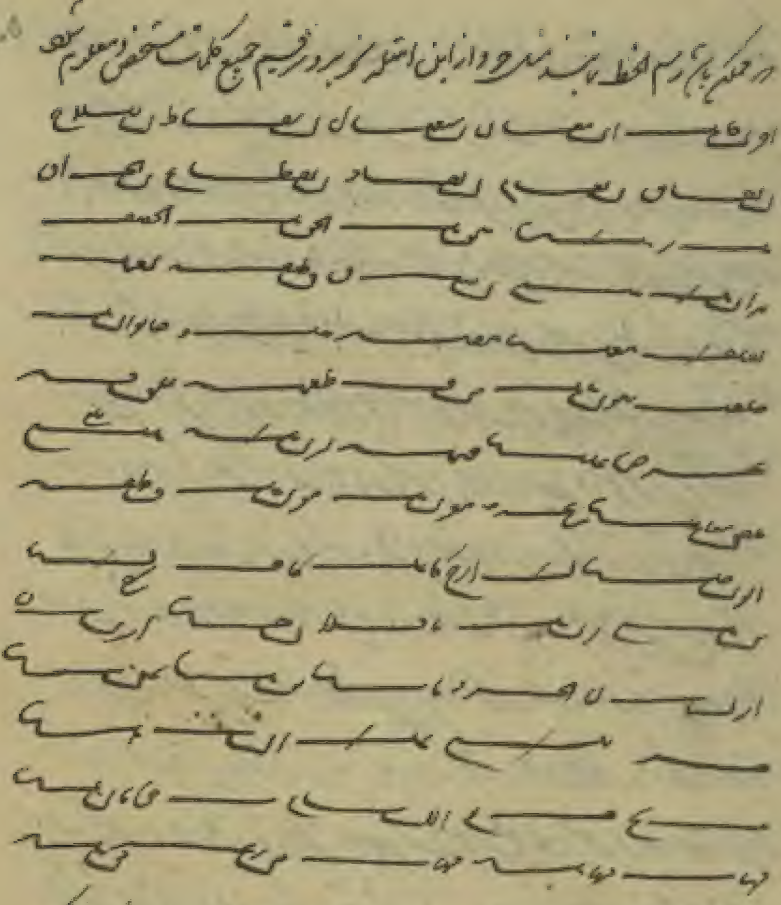

در مضافات الفاظ اگرچه در اصل آن حائل از اتصال نباشد و لیکن
این مختصر اغلب اینها را نمی داند و لهذا در بعضی مواضع تفصیل نداده و بهر الکه انسان آشنا

نمونه نسبند و باقی حیوانات چهارپا را اگر صحیح و در زنده باشند فلاده و الا در آس نسبند و اسبلک
فیل را نخ و میمون را زنجیر و شیر و پلنگ و فیل را بزنجیر نسبند و طیور و ماهی و کفتر و جواهر معدنی
و بیضه مرغان را قطعه نسبند و طیور و درنده و شکاری بر دراعی و زیر جامه و چهارآینه را در جوف
سردوش را در ترنب نسبند و ماهی و زیانه و آبشار را اصله و دستار و فوطه و انهای انها عمده
نسبند و یکبار اطلسه و اقمشه را دو قرو نصف را عدل و الا در حسب حال اگر بر نده باشد
متکار و دو شمشیر و خنجر و قمه و غلاف و قبضه و نصف غلاف را قطعه و توپ و چهارده و بالا
عراده در زنبورک و نصف چهارده قدافا لوله و قرص فولاد را بسیط و آنچه را در بر کشند و دو شمشیر
بنام قتاد و ارغاق را توپ نسبند و اقمشه و امتعه را وزنی بنام و زرع آن ضیاع بنام توپ
نسبند و نان نرمه حاشیه دار را نیم توپ قدک را ابره و اطلس و قطیفه و سایر اقمشه
و حریر آن را طاقی و توپ بنامند و فلکداری و بر بدن تخلقه و قطیفه و نان نرمه چهارحاشیه اگر
حاشیه دانسته بنام و بی حاشیه از آن بنام چارقد را طاقه و نصف فلکدار را کله و کلاه قد چون
پشت و چهار و رق بنام و تمور نصف و قاقم پشت و سنجاب نصف بقد و جسته نسبند و نهرا لخمه و چیزها
بشکه جفت بنام زوج نسبند اگر اطاق بنام قطعه نسبند با عدد مثل قالی و باد و گلیم و غیرها
و سایر اقمشه را توپ و زرع نسبند و قران و کتاب و پوست و سایر غرض و خام و بتمام جزا
جلد و جرم را نسقه نام نسبند و اگر کتاب اوراق بنام جزو و کلاب و عرق و سایر چیزها بشکه

ابن السم الفقیر

در شیشه کشند بنا و در آبچه قفه و قرص کافور و غیرها را تا آنچه و تنگ را تا آنچه و طلا را دینار و نقره را درهم
نگیرند و کمر خنجر را منطقه دارند را که در رشته کشیده باشند خیط و اگر در رشته کشیده باشند
سلک و رشته نسبند و کشتی و کلک و قراب را اصله نسبند و چرخ را بشکه گویند و وزن در این تخفیف
و منقال و من و قرار هر چه مصطلح اهل ولایت باشد نویسند و سایر چیزها را عدد و دانه نسبند این
مجمل از قاعده اهل دفتر و سیاق را کنون مصطلح و متعارف است و نصف قاآن را مدخلیتی تمام

در این معانی بتاریخ و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین ۱۲۷۴

واکر جمع مربعات مضلع طبیعی
واعیم برابر با یک بر ضلعت
اعداضلاع مربع اخر افزوده و شش
ابزار در کمال ظهور ان ضلع ضرب نمود
حاصل جمع کل مربعات

و کمال ظهور ان
ضلع اخر ضرب باشد
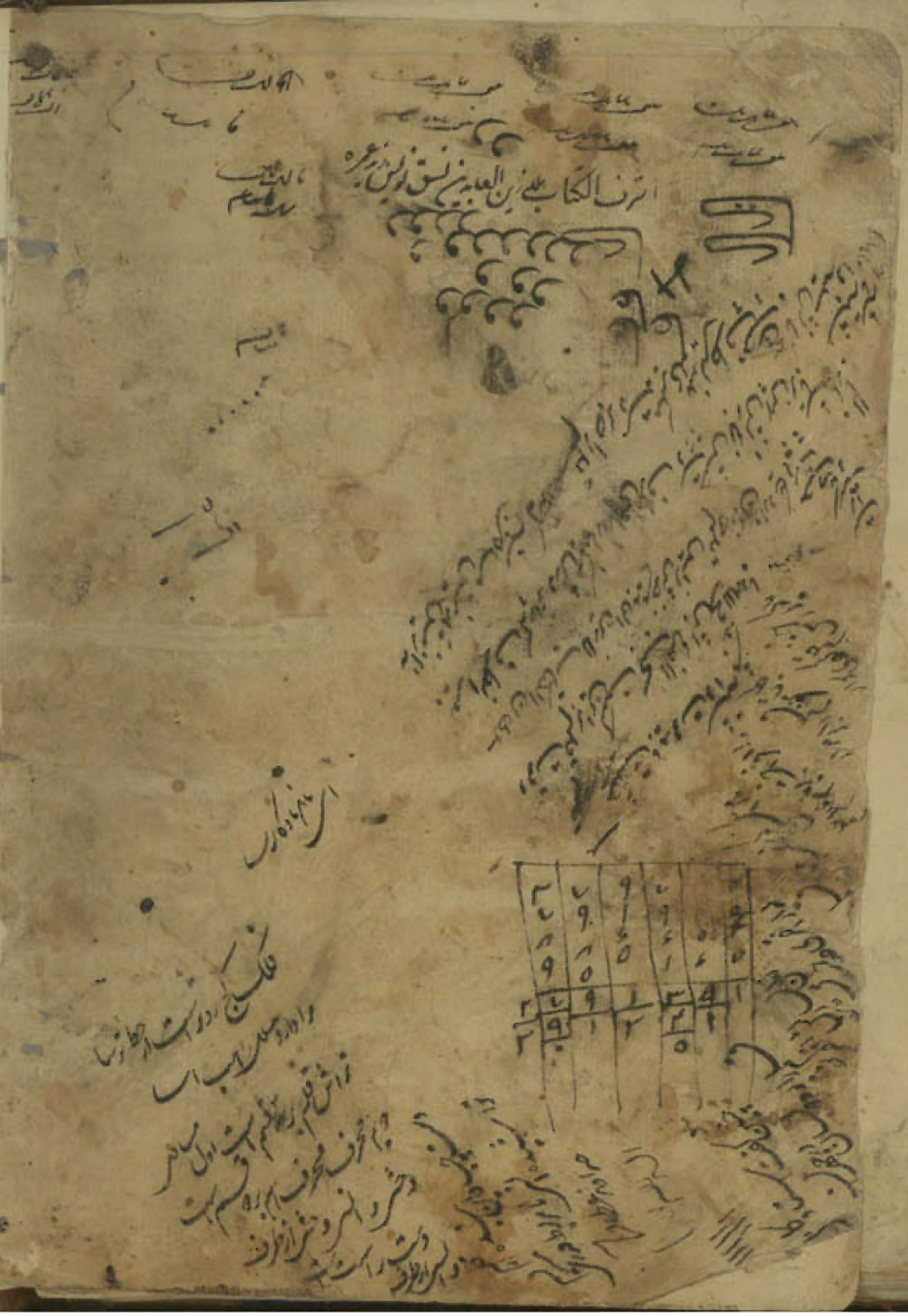
اعداضلاع مربع اخر را بمقدار یک ضلع
بعلاوه یک بود ۴۱ المقدار شش ۷ والمقدار
ضرب در کمال ظهور ان کرد ۲۰۵ بود و باشد
حاصل
ضرب کردیم جمع مجموع مربعات را